# تسلط غلامان وقبایل زرد پوست

## وآثار اجتماعی آن در ایران

## ازمیانهٔ قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هجری

بقلم: **دکتر ذبیح الله صفا**

استاد کرسی تاریخ ادبیات

**این مقاله منتخبی است ازفصل دوم مجلد دوم کتاب تاریخ ادبیات درایران که آقای دکتر ذبیح اللهصفا اینک مشغول طبع آن هستند:**

عهد مورد مطالعهٔ ما دورهٔ غلبهٔ غلامان وقبایل زرد پوستی است که معمولاً ازمیان طوایف مختلف آسیای مرکزی مانند «غز» و «قرلق» و «قفچاق» و «یغما» و جزآنها میاورده وهمه رابشرحی که خواهیم گفت، اصطلاحاً «ترک» میگفته ومجموع لهجات آنها را که بعضی بیکدیگر نزدیکی وقرابت بسیار داشتند، «ترکی» مینامیده‌اند.

بیشتر سلسله های سلاطین وامرای ایران دراین دوره ازهمین غلامان وقبایل تشکیل یافت، وچنانکه میدانیم روی کار آمدن سلسله های ترک از پایان قرن چهارم بوسیلهٔ البتکین و جانشینان او باب شد، و چیزی ازآغاز حکومت غزنوی نگذشت که آل افراسیاب نیز با حمله بر ماوراء النهر وبرچیدن بساط حکومت سامانی سلسله یی از شاهان ترک نژاد که بزودی بچند شعبه انقسام یافت، در ماوراء النهر پدید آوردند.

تشکیل این دو سلسله در اواخر قرن چهارم مقدمهٔ ایجاد سلسله های متعدد امرای ترک از قرن پنجم ببعد شد، و این سلسله های ترک نژاد، خواه آنانکه از قبایل زردپوست بودند و خواه آنانکه از غلامان زردپوست، در تمام دورهٔ مورد مطالعهٔ ما نواحی وسیعی را از درهٔ سند تا سواحل مدیترانه در اختیار گرفته و براین ممالک پهناور حکومت کرده‌اند.

در میان سلسله های این عهد چند سلسلهٔ ایرانی هم دیده میشود. این سلسله ها یا بازماندگان سلاله های قدیمند که باجگزار حکومت های ترک شدند، و بهمین سبب باقی ماندند، مانند سلسلهٔ آل باوند وسلسلهٔ شروانشاهان ، ویا اگر قدرت فراوان یافته باشند دورهٔ تسلط آنان کوتاه بوده و زود در برابر ترکان جنگاور بزانو در آمدند مانند سلسلهٔ سلاطین آل شنسب غور که اگرچه یک امپراطوری زورمند در افغانستان و هندوستان بوجود آوردند، لیکن بزودی درنتیجهٔ غلبهٔ غلامان ترک از طرفی ، وحملات خوارزمشاهان آل اتسز ازطرفی دیگر ، دچار ضعف و انقراض شدند.

امرا وسلاطینی که ازمیان این غلامان وقبایل بیرون میآمدند غالباً مردمی فاسد بودند و اگرچه بیشتر آنان جنگجو و فاتح بوده‌اند لیکن با این مزیت نقائص اخلاقی بسیار داشتند و معمولاً مردمی بیرحم ، شرابخواره ، عیاش ، بی‌حفاظ ، سفاك ، متعدی بجان ومال مردم بودند واین امری طبیعی است زیرا اینان بیگانگانی بودند که برسرزمین ایران تسلط یافته وسعی کردند مغلوب شدگان را چنانکه باید بدوشند وآنان را بنظر برده وبنده ومردمی مخذول ومنکوب بنگرند وهر گونه عملی را در بارهٔ مغلوبین شایسته بدانند.

**غلامان ترك**

یکی ازبدبختی های ایرانیان در این دوره آن بود که با عده‌یی از امرا سروکار داشته‌اند که خود یکروز مملوك دیگری بوده ودرخانه های بازرگانان ومردم عادی یا در دستگاه وزراء و رجال وامرا و سلاطین سمت بندگی داشته و درخشونت وسختی ودور از شهر ودیار بسر برده واز بیگانه‌یی چند خفت و خواری دیده بودند. این مملوکان با کینه و نفرتی که بتدریج نسبت بمالکان خود حاصل کرده بودند، بعد ازوصول بمراتب عالی لشکری وامارت وسروری با آنانکه چندی بفرمانبرداری درمیانشان زیسته بودند ، ببدی رفتارمیکردند و همان کینه ونفرت قدیم را دربارهٔاشان ادامه میدادند.

بعد ازدورهٔ سامانیان مهمترین مرکزی که غلامان ترك درآن گردآمده بودند دستگاه سلطان محمود وبعد ازو دربارسلطان مسعود غزنوی بود. بعد از زوال قدرت آل سبکتکین سلاجقه در این باب از سنت آنان پیروی کردند. در این دستگاهها

امیران ووزراء و گاه شاعران را نیز هریک‌غلامان و بندگان نیکو روی متجمل‌بود[۱] وعدد غلامان سلطان از سرایی و سواران سلطانی و جز آنان گاه بچند هزار تن بالغ میشد[۲].

مرکز مهم تجمع و خریدوفروش غلامان دراین دوره ماوراءالنهر بود وعدهٔ غلامانی که ازممالک‌مختلف میآوردند بفراوانی غلامان ترك نمیرسید. تمام دربارها وخانه‌های رجال را دراین دوره غلامان ترك فراگرفته بودند.

در ماوراءالنهر براثرآنکه همه جای آنرا ترکان احاطه کرده بودند بنده‌بحدی فراوان‌بود که علاوه بررفع‌احتیاج‌اهالی یا امراورجال آن نواحی‌بسایر بلاداسلام‌هم نقل‌می کردند[۳].

از این غلامان بسیار مردم بامارت رسیدند ومشاغلی از قبیل سپاهسالاری قوا و حاجبی و حکومت ولایات بزرگ یافتند و حتی کار برخی از آنان بدانجا کشید که بخلع سلاطین وحبس وقتل آنان مبادرت کردند و از آنهاست طغرل کافر نعمت که از غلامان غزنویان بود و عبدالرشیدبن مسعود را از سلطنت خلع کرد و بسیاری از شاهزادگان غزنوی را کشت.

در دورهٔ سلاجقه نیز عدد غلامان سلطانی فراوان بود وحتی‌بعضی ازوزیران چندان غلام داشتند که از اجتماع آنان یك قدرت جنگی بوجودمیآمد مانند «غلامان نظامی» یعنی غلامان نظام الملك طوسی که حتی بعد از مرگ صاحب خویش قدرت خود را از دست ندادند و همین غلامانند که برکیارق را هنگام فرار از اصفهان حمایت کردند واورا که‌در حیات نظام‌الملك‌مورد حمایت آن‌وزیر مقتدر بود بپیروی ازهمان سیاست در برابر محمودبن ملکشاه تقویت‌نمودند واز اصفهان بساوه وآوه‌نزد اتابك «گمشتکین‌جاندار» که اتابك برکیارق بود، بردند تا او را بری برد وبر تخت سلطنت نشاند[٤].

۱ - تاریخ بیهقی چاپ مرحوم دکتر غنی ودکتر فیاض ص ١٤٦

۲ - تاریخ بیهقی ص ٤٨٢ ، ٥٦٨ ، ٥٧١

۳ - معجم‌البلدان طبع لایپزیگ ج ٤ ص ٤٠١

٤ - راحة‌الصدور راوندی طبع لیدن، ١٩٢١ ، ص ١٤٠ . تاریخ دولة آل سلجوق تألیف عمادالدین محمد الاصفهانی اختصار فتح بن علی البنداری الاصفهانی ، طبع مصرسال ١٩٠٠ میلادی، ص٧٦.

در دورهٔ سلاجقه عصیان وطغیان غلامان ونمک ناشناسی آنان نسبت بخداوندان خود امری عام بود و بسیاری از امرا و سرکشان دورهٔ سلجوقی که بعد از وفات ملکشاه ونظام الملک در ممالک آن طایفه بدعوی سلطنت برخاستند، ازهمین غلامان یا ابناء آنان بوده‌اند واز آن جمله‌اند : «اُتَر» بندهٔ ملکشاه که از آن سلطان نیکوییهادیده بود ودر فتنهٔ میان محمود وبرکیارق دخالتهاداشت وبا برکیارق غدرها اندیشید[۱]؛و «صدقه» و«ایاز» بنده زادگان برکیارق که بعدازو باسلطان محمدطرح قتال ریختند[۲]؛وابناء «انوشتکین طشت دار» که درخوارزم برخداوندان خویش قیام کردند و ازآن میان اتسز با سنجر پیمان شکنی‌ها کرد. وماحصل کلام آنکه تغلب غلامان وغلامزادگان در عهد سلجوقیان بشدید ترین مراحل رسید وبسیاری از آشفتگیهای عهد سلاجقه نتیجهٔ تسلط وغلبه وعصیان آنان بود.

از غلامان ترک که در این عهد خریداری میشدندبصورتهای مختلف استفاده میشد. دسته‌یی از آنان بازیچهٔ شهوات امرای این عهد بودند[۳].ورفتاربعضی از سلاطین با این بیچارگان بسیار وحشیانه بود. از عادات سنجر آن بود که غلامی را ازغلامان برمیگزید و بدو عشق میورزید و مال و جان فدای او میکرد و غبوق و صبوح با وی می‌پیمود و حکم و سلطنت خود را در دست او می‌نهاد لیکن چند گاهی بعد که دیگر بکار اونمی آمد بنحوی خاص اورا ازمیان میبرد. ازجملهٔ آنان یکی مملوکی بنام «سنقر» بود که سنجر پیش ازدیدن عاشق اوشد و او را به ۱۲۰۰ دینار خرید و بمالکش هم خلعت و مال فراوان بخشید و فرمان داد برای سنقر سراپرده یی چون سراپردهٔ سلطان بزنند و هزار مملوك بخرند تا دررکاب او حرکت کنند و دردرگاه او بسر برند و خزانه‌یی مانند خزانهٔ سلطان برای او ترتیب کنند و ده هزار سوار بوی اختصاص دهند. دو سال بعد سنجر جمیع امرا و رجال خودرا فرمان داد که

۱ - راحة‌الصدورچاپ لیدن ص ۱۴۱ - ۱۴۵

۲ - ایضاً ص ۱۵۳ - ۱۵۴

۳ - قابوسنامه تصحیح مرحوم هدایت ص ۲۹

در اتاقی گرد آیند و هنگامی که او سنقر را بدرون میخواند ، با دشنه بر او حمله برند وپاره پاره‌اش کنند. امراء اونیز چنین کردند وآن بندهٔ سیه روزگار را بدین‌نحو ازمیان‌بردند. نظیر این کار رابا «قایماز کج کلاه» کرد واو نیز کارش بجایی کشیده بود که وزیر سلطان را بقتل آورد. و باز همین عمل وحشیانه را با « اختیارالدین جوهرالتاجی» که مملوك مادرش بود کرد. سلطان باین غلام عشقی خاص یافته و سی هزار سپاه بوی اختصاص داده بود وبعد از چندی دسیسه‌یی ترتیب داد تا او را در دهلیز بارگاهش بکارد از پای در آورند . میگویند آن وقت که جوهر را بکار میزدند وفریاد او برآمده بود ، سنجر در حرمسرای خود بود وچون آواز او را شنید گفت: بیچاره جوهر را میکشند! [۱]

همچنانکه دیده‌ایم بعضی‌ازاین‌مملوکان در روزگار خوشبختی خود سراپرده وسپاه‌داشتند[۲] وای بسا که همین‌بندگان که بزشتخوبی‌عادت‌یافته بودندبعدها بامارت میرسیدند و بساط سلطنت می‌چیدند وبر گردن مردم سوار میشدند وبیدادهابرآنان روا میداشتند. بسیاری ازعلماء و دانشمندان مورد تحقیر این افرادبودند و از آنان خفتها وخواریهامیدیدند[۳].

عشقبازی با ممالیک که بعضی از فقها بجواز آن فتوی داده‌بودند [٤]، در نزد شعرای این عهد نیز مانند عهد مقدم رایج بوده است اما گفتار شاعران دربارهٔ آنان جلا وروشنی شاعران دورهٔ پیشین را ندارد زیرا اولاً گروهی از شاعران این عهد متمسک بشعائر دینی بوده‌اند وگروهی دیگر، شاید ازباب تسلط ترکان، بدین کار چندان تجاهر نمیکردند. با اینحال در اشعار این عهد میتوان نمونهایی از معاشقات شاعران را با بندگان یافت‌مانند این‌ابیات ازامیرالشعراء معزی :

---

۱ - تاریخ دولة آل سلجوق چاپ مصر ص ۲٤۸ - ۲۰۱

۲ - ایضاً ص ۲٤۹- ۲۵۰

۳ - ایضاًص۲٤۹

٤ - طبقات‌الشافعیهٔسبکی ج ۳ ص ۱۸

روی آن ترك جهان آرای ماه روشنست

زلف‌او در تیره شب بر ماه‌روشن‌جوشنست ...

سنگ بردل بندم اندر عشق آن زرین کمر

ز آنکه همواره بزیر سنگ او دست منست

او ز من منت ندارد گر چه او را شاهوار

طوق زرین هر شبی‌ازدست‌من‌در گردنست.

***

ماندبصنوبر قد آن ترك سمن‌بر    گر سوسن آزاد بود بار صنوبر

***

بگوش برمنه‌ای ترك زلف‌تافته سر    مکن دلم زدو زلفین خویش تافته‌تر

***

از انوری :

ساقی اندر خواب شد خیز ای غلام    باده اندر جام من ریز ای غلام

با حریف جنس در ساز ای پسر    درشراب روشن آویز ای غلام ...

***

ای بت یغما دلم یغما مکن    شادی جان مرا شیدا مکن

از سنائی :

ای کودك زیباسلب‌سیمین بر و بیجاده لب

سرمایهٔ‌نازوطرب‌حوران زرشکت باتعب ...

بادا برایلاق‌آفرین کآید چوتو زآن‌حورعین

فخرست بر ما چین وچین ازبهر تو ایلاق‌را

***

برخیّ رویتان من ای رویتان چو ماهی    وای جان بیدلان را دوزلفتان پناهی ...

برلفظتان که داردچون‌شهدوشمع‌محفل    ازنیش‌جنگجوبی وزنوش‌عذرخواهی ...

با جام باده هریک‌در بزمگه سروشی با دست‌وتیغ هریک دررزمگه سپاهی ...
تا باده ده شمایید اندر میان مجلس از باده توبه کردن نبود مگر گناهی ...
از تیزی سنانتان هر ساعت از سنائی آهی همی برآرد حانی میان آهی

از خاقانی :

خسروا خاقانی عذراسخن هندوی تست هندویی‌را ترك عذرادادی احسنت‌ای‌ملك
او غلام داغ بررخ عنبر درگاه تست عنبری را درّ دریا دادی احسنت ای‌ملك
خادمش گردند خاتونان خرگاه فلك تاورا خاتون یغما دادی احسنت ای‌ملك

گذشته ازاین شهرت بعضی از امرای ترك یا غلامانی که بمقامات بلند رسیده بودند، باعث شد که معانی نامهای آنان مضامینی در شعر فارسی ایجاد کند چنانکه دراین دوبیت ازخاقانی ملاحظه می‌کنیم :

بر قراخان شب وآقسنقر روز از شرف
درطغانشاهیش طغرا داداحسنت‌ای‌ملك

***

قراسنقر آنگه که نصرت پذیرد بر آقسنقر آثار خذلان نماید

ومراد از قراسنقر دراینجا شب و مقصوداز آقسنقر روز است.

برای خریدن برده وبنده رسم وآیینی‌خاص بود که بدان اهمیت وافر داده‌میشد چه «آدمی خریدن علمی بسیار دشوار» [۱] بود و «برده خریدن و علم آن ازجملهٔ فیلسوفی» [۲] شمرده میشد. عنصرالمعالی کیکاوس بن‌اسکندربن شمس‌المعالی قابوس دراین بارهٔفصلی مشبع داردودرآن‌برای‌هر دسته ازغلامان علائم‌وشرائطی‌ذکر کرده و انواع غلامان و عادات آنان رامذکور داشته و شرایط خریدن غلام را بتمامی آورده است[۳] .

شرط اصلی غلام‌آن بود که خوبروی‌باشدومی‌بایست که نخست چشم‌وابروی

---

۱و۲ - قابوسنامه تصحیح مرحوم رضاقلیخان‌هدایت ص ۱۰۰

۳ - رجوع شود به قابوسنامه ص۱۰۰ - ۱۰۹

او و آنگاه بینی ولب ودندان وموی وی را بدقت نگریست تا نیکو چشم وملیح بینی باشد و در لب ودندان او حلاوت ودرپوست او طراوتی بود . علاوه براین بعضی بفربهی و لاغری تن و اطراف بندگان نیز مینگریستند و بهر حال همهٔ اعضاء وهمهٔ اندام بنده را وارسی میکردند تا علامتی را که برای هردسته از بندگان معلوم شده در اوبیابند زیرا هر دسته ازغلامان علائمی خاص داشتند که خریدار مطلع ومتخصص میبایست آنهـا را ملحوظ دارد . مثلاً غلامانی که برای « علم آموختن و کدخدایی فرمودن چون کتـابتی و خازنی » خریداری میشدند میبایست راست قامت و معتدل گوشت ومعتدل رنگ وگشاده میان انگشتان وپهن کف وپهن پیشانی وشهلا چشم و گشاده ابرو و خنده ناك باشند . و آنکه برای ملاهی میخریدند میبایست نرم گوشت وکم گوشت نه فربه ونه لاغر وباریک انگشت باشد . وآنکه برای جنگاوری میخریدند بایست سطبر موی وتمام بالا وراست قامت وقوی ترکیب و سخت گوشت وسطبر استخوان وسخت مفاصل وکشیده عروق ورگ وپی بر تن او پیدا و انگیخته وسطبر انگشت و پهن کف وفراخ سینه وکتف و سطبر گردن وگرد سر و پهن شکم و برچیده سربن و کشیده روی وسرخ چشم باشد. شرط مهم دیگر غلام آن بود که بیمار یا در مظان بیماری نباشد وبرای آنکه ازین حیث اطمینان حاصل شود غلام رابدقت معاینه میکردند.

غلامان را برای جنگاوری ، معاشرت ، خدمتگزاری درخانه و سرای زنان ، خنیاگری ، طباخی ، فراشی ، حاجبی، ستوربانی و امثال اینها میخریدند و ممکن بود خواجه‌یی بندهٔ خود را بدیگری بفروشد وازوچون فروش ضیاع وعقار فایده‌بر گیرد.

اجناس غلامان عبارت بود از ترك و ارمنی ورومی وهندی و حبشی ونوبی.

جنس ترك خود برنه نوع بود که ازجملهٔ ایشان ازهمه‌بدخوتر خفچاق وغز بودند و از همه خوشخوی‌تر وفرمانبردارتر ختنی وخلخی وتبتی واز همه سست تر وکاهلتر چگلی وازهمه بلاکش تر وسازنده‌تر تاتار ویغما .

اجناس غلامان ترك ازهمه‌مطبوع تر ونیکوترشمرده‌میشدند«چنانکه‌چون‌در ترك

نگاه کنی‌سری‌بزرگ‌بودوروی‌پهن‌وچشمها‌تنگ‌وبینی‌پخج‌ولب‌ودندانی‌نه نیکو ،چون یک‌یک‌را‌بنگری هر یک‌بذات‌خویش‌نه‌نیکو‌نماید‌ولیکن‌چون همه‌را‌بجمع‌بنگری‌صورتی باشد سخت نیکو ... اما بطراوت‌دست از همه جنس ببرده‌اند» . عیب بزرگ‌تر کان آن بود« که کندخاطر ونادان‌ومکابر وشغبناك‌وناراضی ونا انصاف وبدمست‌وبی‌بهانه آشوب کننده وبی‌زبان باشند و بشب سخت بد دل باشند آن شجاعت که بشب نمایند بروز نتوانند نمود اما هنر ایشان آنست که شجاع باشند وبی‌ریا وظاهر دشمنی کنند ومتعصب باشند بهر کاری که بدیشان سپاری ، نرم اندام ولذیذ باشند بعشرت و از بهر تحمل به ازیشان جنسی نیست . و سقلابی و رومی والانی‌قریب‌اندبطبع ترکان ولیکن از ترکان‌بردبارتر و کدَود[1] تراند اما الانی‌بشت دلیرتراز ترك بودوخداوند دوست‌تر بود لیکن در ایشان چند عیب است چون دزدی و بیفرمانی و بیوفایی و بهانه گیری وبی شکیبایی و کندکاری وسست‌طبعی و گریز پایی. اما هنرش آن‌بود که نرم تن و مطبوع ودرست زبان ودلیر ورهبر بود. اما عیب‌رومی آن بود که بد زبان وبد دل وسست طبع و کسلان وزودخشم وحریص و دنیا دوست بود و هنرش آنکه خویشتن دار ومهربان وخوشبوی و کدخدا روی وفرخی جوی و زبان نگاهدار بود. اماعیب ارمنی‌آن بود که بد فعل و گنده تن ودزدوشوخگن و گریزنده وبیفرمان وبیهده درای و خائن ودروغ‌زن و کفردوست و بددل وبیقوت‌وخداوند دشمن‌باشدو سراپای او بعیب‌نزدیکتر که بهنر ولیکن‌راست زبان وتیز فهم و کار آزموده‌و کدود باشد . اماعیب هندوآن بود که بدزبان بود ودرخانه کنیزکان ازو ایمن نباشند ... اما نوبی وحبشی بی‌عیب‌ترند وحبشی ازنوبی‌بهتر بود»[2] .

برای نگاهداری بندگان ومراقبت احوال آنان نیز شرایطی بود که عقلای‌قوم آن شرایط را رعایت میکردند . اگر بنده‌یی ازخداوند خود ناراضی میشد ازو تقاضای فروختن خود میکرد ودراینصورت صلاح در آن بود که هرچه زودتر شر او را دفع کنند و گرنه نافرمانی وبدخویی میکرد .

---

۱ - کدَود یعنی زحمتکش　　۲ - قابوسنامه ص ۱۰۰ - ۱۰۹

از مجموع این اطلاعات نیک دریافته میشود که در این عهد غلامان خاصه غلامان ترک که عددشان از همه بیشتر وفراهم آوردن آنان ازسرحدات ماوراءالنهر و خراسان بسیار سهل بود، همه جای ایران را از دربار های پادشاهان و امیران و دستگاههای وزیران و رجال تا خانه های اکابر و اشراف ومتمکنین فرو گرفته بودند، لیکن بیشتر نفوذ آنان در دستگاههای دولتی بود که برای جنگ و اخذ مالیات و عوارض و نظایر این کارها مورد استفاده قرارمی گرفتند والبته ازجور وعدوان نسبت بمردم دریغ نمیکردندومردمان را رنجها میرساندندو سالها می‌ستاندند چنانکه برای دویست دینار غلامی میرفت وپانصد دینارازبرای اصل ومزد می‌ستاند ومردمان در این حال درویش و مستأصل میشدند [۱].

**قبایل ترک**

با آنکه عدد غلامان و کنیزکان ترک از خلخی وتاتار و غز وقفچاق و یغما وتبتی وچگلی وجز آنان دراین عهد بسیاربوده است با اینحال درجنب پیشرفت ونفوذ قبایل زرد پوست در داخلهٔ ماوراءالنهر و خراسان وسایر نواحی اهمیت آنان را بچیزی نمیتوان گرفت زیرا دراین دوره‌بسیاری از قبایل و اقوام کوچک یا بزرگ ترک در اقطار و انحاء ایران پای نهاده وتوطن اختیار کرده بودند چنانکه باید این عهد ممتد را که نزدیک دوقرن است دورهٔ انتشار قبایل زرد پوست در تمام آسیای مرکزی ودر خاور میانه وآسیای صغیر دانست و دورهٔ بعد یعنی دورهٔ حملات مغول وتاتار را دنباله وتکملهٔ این عهد شمرد.

درتاریخ ایران‌وممالک اسلامی هروقت‌نام ترک بیاوریم مرادقبایل‌زردپوستی هستند که تا اواخرقرن ششم‌واوایل قرن‌هفتم ازحدود ماوراءالنهروخراسان‌برایران می‌تاختەو همگی از اقوام زردپوست«اورال وآلتائی» بوده اند. کلمهٔ **ترک** رابعضی بمعنی قوت ونیرو آورده‌اند و ظاهراً درآغاز امر بیشتر معنی سیاسی داشت تانژادی، ودربرابر آن معمولاً کلمهٔ اوغوز (غز) وتغوز (تغز) بعنوان دشمنان ترک ورؤسای آنان‌بکار برده میشد.

---

۱ ـ سیاستنامه چاپ‌مرحوم عباس **اقبال** ص ۸۹

«ترك» ظاهراً در آغاز امر نام یکی ازقبایل‌زرد پوست«اورال وآلتائی» وشاید نام یکی از سلاله های پادشاهی‌آنان بوده است ،واین اسم‌بعنوان یک قبیلهٔ‌چادرنشین نخستین بار در قرن ششم میلادی معمول شد. در این اوان قبیلهٔ ترك امپراطوری مقتدری درحدودمغولستان ونواحی‌شمالی چین تا دریای سیاه تأسیس کرد و مؤسس این امپراطوری « بوئین » نام داشت که درسال ۵۵۲ میلادی درگذشت و برادرش سنجیبوخاقان امپراطوری خود را بطرف مغرب‌آسیای مرکزی توسعه دادوتاسال۵۷٦ سلطنت راند. این امپراطوری را در اسناد چینی بدو قسمت امپراطوری ترکان‌شمالی وامپراطوری ترکان غربی تقسیم کرده‌اند. این دو امپراطوری در اواسط قرن هفتم میلادی مطیع و خراجگزار امپراطوران چین شدند لیکن امپراطوران ترکان شمالی در اواخر قرن هفتم بعد ازنیم قرن اطاعت از امپراطوری چین استقلال خود را باز گرفتند و تا سال ۷٤٤ میلادی درقدرت خود باقی بودند. کتیبه های اُرخُن (واقع‌در درهٔ اُرخُن‌درمغولستان) از همین سلسله است واین قدیمیترین اثرمکتوب از ترکان است .

امپراطوران ترکان شمالی گاه بر قسمتی از متصرفات ترکان غربی نیز تسلط می‌یافتندلیکن قدرت واقعی درنواحی غربی آسیای مرکزی با قبیلهٔ «تورگش» [1] بوده است که در سال ۱۲۱ هجری مطابق با سال ۷۳۹ میلادی خاقان آنان « کورصول » بر کنار نهر چاچ با لشکریان نصربن سیار حاکم اموی خراسان و ماوراءالنهرجنگید و بدست لشکریان اسلام اسیر شد و با آنکه هدایای فراوان تقبل کرد نصر بآزاد کردن او تن درنداد واورا کشت واستخوانهایش را سوزاند [2].

از آنجا که امپراطوری ترك در اواخر دورهٔ ساسانی واوایل عهد اسلامی با دولت ساسانی وبا دولت خلفا در سرحدات ماوراءالنهر همسایگی داشت، نام‌ترك بر

۱- **Türgesh**
۲ ـ ابن الاثیر حوادث سال ۱۲۱

همهٔ زرد پوستانی که ازین پس در آن نواحی پدیدار شدند، اطلاق گردید مانند طوایف **قرلق** که در شرق امپراطوری ترك یعنی در میان آلتایی و حوزهٔ علیای ایرتیش زندگی میکردند و در حدود سال ۷٦٦ میلادی مساکن ترکان غربی بتصرف آنان درآمده بود و رؤسای آن قوم همچون امرای غز که در حوالی سیحون فرمانروایی داشتند، لقب ترکی بیغو (یبغو) یافتند. همین غزان (اوغوز) هم که جانشین ترکان درقسمتی ازمتصرفات غربی آنان شده بودند به ترکمان شهرت یافتند.

در اشارات جغرافیا نویسان اسلامی از حدود قرن سوم و چهارم کلمهٔ ترك همه جا بهمین معنی ثانوی خود یعنی برای تمام اقوام زردپوست که لهجه های مشترك متقارب بیکدیگر داشته اند بکار رفته است و پنج قوم راکه زبان واحد داشته اند بنام ترك یاد کرده اند وآنها عبارتند از **تغزغز** و **خرخیز** (قرقیز) و **کیماك** و **غز** (اوغوز) و **خرلخ** (قرلق، خلخ). دور ترین حد سکونت این اقوام را از شمال «ویرانی شمال» یعنی اراضی آنسوی ینی سئی میدانستند که «اندران مردم نتواند بودن» و از مشرق «دریای اقیانوس مشرقی» یعنی اقیانوس کبیر.

درنقشه های صورة الارض مساکن اقوام بزرگ ترك چنین دیده میشود: در مشرق دریای خزر ومغرب وشمال وقسمتی از اراضی مشرق دریاچهٔ خوارزم مسکن غز بود وبعد از آن تا قسمت زیادی از اراضی شرقی رود سیحون مسکن خرلخ. بعد از قطع منازل خرلخ به اراضی تغزغز وخرخیز وبعداز قطع منازل غز وعبور بجانب شمال بمنازل کیماك میرسیدند.

بهترین کتاب از کتب رائج جغرافیایی قرن چهارم که اطلاعات مفصل وخوب راجع بقبایل زرد پوست داده حدودالعالم است. در این کتاب بعداز نواحی تبت که در برخی از قسمتهای آن قبائل ترك تسلط داشتند از باقی قبایل زردپوست و حدود مساکن وبلاد ووضع اقتصادی آنها این مطالب آمده است که در اینجا خلاصه میشود[1].

**ناحیهٔ تغزغز** (توغوز اوغوز)، از مشرق محدود بچین و از جنوب بتبت و

---

۱ - حدودالعالم چاپ طهران ص٤٦ - ٥٥

ناحیهٔ خلخ وازمغرب بناحیهٔ خرخیز (قرقیزاست) واین ناحیه بزرگترین ناحیهٔ ترکست و ملوك همهٔ ترکستان در قدیم ازاین قوم بوده‌اند ومردمی جنگی وبا سلاحند ودر تابستان و زمستان از جایی بجایی میروند و از این ناحیه مشك و انواع پوست‌های قیمتی و گوسفند و گاو و اسب حاصل میشود . چند شهر کوچك در آنست و از آن میان جنیانجکث پایتخت‌مملکت تغزغز است.

**ناحیهٔ یغما** ازمشرق بناحیهٔ تغزغز وازمغرب بناحیهٔ خلخ محدود ست. دراین ناحیه صید های بسیارست و اسب و گوسفند تربیت میشود و مردمانی جنگی دارد و پادشاهانشان ازاولادسلاطین تغزغزند وعدد قبایل آنان بهزارو هفتصد میرسد وبعضی از این قبایل با تغزغزیان درآمیخته اند وشهر کاشغر بر سرحد میان تغزغز و یغما و خرخیز واقعست.

**ناحیهٔ خرخیز** (قرقیز) از مشرق‌بچین ودریای اقیانوس مشرقی وازجنوب‌بحد تغزغز وقسمتی‌ازحدود خلخ وازمغرب به کیماك‌محدود دست ودرآن آبادانی نیست مگر شهر کمجکث که پایتخت خرخیز خاقان‌درآنجاست .قرقیزیان‌قبایلی‌وحشی‌اندوطبع ددگان و درندگان دارند ومردمی درشت‌صورت وبیدادکار وبیرحم و مبارز و جنگجویند . دراین ناحیه پوست‌های قیمتی و گوسفند و گاو واسب‌فراهم میآید . از قرقیزیان‌قومی بنام «فوری»از همه وحشی‌ترومردمی آدم خوار وبی رحمندوزبان ایشان را قرقیزیان دیگر نمیفهمند .

**ناحیهٔ خلّخ** از مشرق به تبت‌ومساکن یغماو تغزغز و از جنوب بماوراء النهر وسرزمین یغما و از مغرب بمساکن غوز و ازشمال بجایگاه تخشی و چگل و تغزغز محدود میشود . این ناحیه با نعمت تر از همهٔ نواحی ترکست و مردمانش بخوی مردمی نزدیك‌اند وملوك ایشان را بیغو میخوانند . بعضی از خلخیان زراعت‌میکنند وبعضی شبانی وصیادی ودراین ناحیه چند ده و شهر کوچکست .

**ناحیهٔ چگل** مشرق وجنوب آن‌حدود خلخ ومغرب آن حدود تخشی و شمال آن‌ناحیهٔ‌قرقیزاست . مردم‌این‌ناحیه خداوندان‌خیمه‌وخرگاهند وشهروده ایشان کمست

وگاو وگوسفند واسب می‌پرورند ومردمی‌نیک طبع وآمیزنده ومهربانند.

**ناحیهٔ تخش** یا تخشی ازشرق بچگل وازجنوب بخلخ وازمغرب بمساکن قرقیز و ازشمال بمساکن چگل[1] محدودست. ازشهرهای بزرگ این ناحیه سویاب و دیگر بیکلیلغ است که بزبان سغدی آنرا سمکنا گویند ودهگانان آنرا «ینالبرکین» مینامند و با او سه هزار مرد برنشینند.

**ناحیهٔ کیماك** ازجنوب برود ایرتیش ورود اتل و از مغرب به‌ناحیهٔ خفچاخ و ویرانی شمال محدودست و از شمال بویرانی شمال که مردم در آنجا نتواند بود. ودراین ناحیه فقط یک شهرست وپادشاه آنانرا خاقان خوانند.

**ناحیهٔ غوز** (غز) مشرق آن بیابان غز و شهرهای ماوراءالنهر و جنوب آن بعضی‌ازبیابان‌غوزودریای‌خزران(خزر)ومغرب‌وشمال‌آن‌روداتل‌است. غزان‌مردمانی شوخ‌روی وستیزه‌کار وبددل وحسودند وخواستهٔ ایشان اسب وگوسفند وگاواست‌و اندرمیان ایشان بازرگانان بسیارند و بهروقت بغزو آیند بنواحی اسلام بهر جایی که افتد وبرکوبند و غارت کنند وزود بازگردند و هرقبیله را از ایشان مهتری بود از ناسازندگی‌باهم.

**ناحیهٔ بجناك** درمغرب مساکن غزان واقع‌است واین ترکان‌را شهرنیست و با همهٔ همسایگان خود جنگ می‌کنند وناحیهٔ آنان ازهمه حیث بکیماك میماند.

**ناحیهٔ خفچاخ** (قفچاق) از جنوب بمساکن بجناك واز سایر جهات بویرانی شمال محدوداست. خفچاخان از قوم کیماك جدا شده‌اند ولیکن بدخوتر ازکیماکیان و مطیع آنانند.

بی‌مناسبت نیست که ازقول ابن حوقل نیز دربارهٔ ترکان وحدود مساکن‌آنان دراینجا استفاده‌ئی کنیم. وی‌میگوید[2]:

۱ - طوایف تخشی خود بدو دسته بزرگ تقسیم میشدند و همگی ازقبایل تورگش Turgesh بوده‌اند ومساکن‌آنان درساحل‌رود «چو» قرارداشته‌است.

۲ - صورة‌الارض ص ۱٤-۱٥ نقل باختصار.

«... دردیـارترکان پادشاهانی بسرمیبرند که‌بسبب ممالک خود ازیکدیگر متمایزند. غُزّیّه حدوددیارشان مابین خزر وکیماك وسرزمین‌خرلخیه وبلغار وحدود دارالاسلام از میان جرجان تا فاراب و اسپیجاب است ــ و دیار کیماکیه در آنسوی خرلخیه درناحیهٔ شمال میان غزیّه وخرخیز و پشت صقالبه قرار دارد ـ اما یأجوج در ناحیهٔ شمال یعنی در دیاری هستند که اگر اراضی صقالبه و کیماکیه راپیماییم بدان میرسیم ...ـ خرخیز میان ناحیه تَغُزغُز وکیماك‌وبحرمحیط وسرزمین‌خرلخیه وغزیه بسرمیبرند ــ تَغُزغُزقبایل‌بزرگی هستند که اراضی وسیعی‌میان‌تبت وسرزمین‌خرلخیه وقرقیز ومملکت چین دارند ... وطایفه‌یی ازترك بلاد روس را پیموده باراضی میان خزر و روم رفته‌اند وآنان بجناکیه‌اند وموضعی که اکنون دارند سرزمین قدیم آنان نیست بلکه برآن غلبه کرده‌اند...»

از مجموع این اشارات چنین مستفاد میشود که دراواخر قرن چهارم واوایل قرن پنجم نزدیکترین طوایف ترك بسرحدات ممالك ایرانی طوایف غزو خرلخ بوده‌اند. کلمهٔ غزصورت‌عربی وفارسی از ریشهٔ«اوغوز» است. این‌قوم بچندقبیله تقسیم میشدندو مساکن‌آنان‌ازسواحل‌شرقی‌بحرخزروشمال گرگان‌تاحدودفاراب‌ازناحیهٔوستکند واسپیجاب درسواحل غربی سیحون امتدادمی‌یافت وازاین حدودسرحدات غزوخرلخ با یکدیگر درمیآمیخت و تافرغانه چادرهای قرلقان بوده‌است. پیشرفت این طوایف دراین حدود تا اواخر قرن چهارم با همهٔ مقاومت سامانیان بتدریج در میان اراضی مسلمان‌نشین وآریایی صورت میگرفت چنانکه درقلمرو غزان وخرلخان بعضی‌نواحی وجودداشت که‌درآنجامسلمانان‌باکفاردرآمیخته ومطیع‌آنان‌بوده‌اندمانند«قریةالحدیثة» در ده منزلی خوارزم و بیست منزلی فاراب نزدیک جَند که در قلمرو تسلط غزان بود[1]. ونظایر این موضع درسایرنواحی‌نیزیافته میشد[2] و دراطراف اسپیجاب «کدر»،

۱ـ صورةالارض ص ۵۱۲

۲ـ حدودالعالم ص ۷۰ و۷۱

و«وستکند»مجمع ترکانی بود که قبایلی ازآنانقبول‌اسلام کرده بودند. علاوه‌براین در این ناحیه خلّخیان وغزان بهم درآمیخته ومسلمان شده بودند.

درمراتع میان فاراب و«کنجده» و«چاچ» درحدود هزار خانوار از ترکان که درخرگاهها زندگی‌میکردند توطن‌اختیار نموده وباسلام‌درآمده بودند لیکن همه‌رسوم قومی خود را نگاه داشته بودند[۱].

اسلام‌آوردن قبایل ترك بتدریج‌انجام میگرفت ودرتمام قرن‌چهارم اندك‌اندك دسته هایی ازقبایل مذکور قبول این آیین میکرده‌اند لیکن در اوایل قرن پنجم این نهضت‌قوت بیشتر یافت. ابن‌الاثیر درحوادث سال۴۳۵ مینویسد که دراین‌سال عده‌یی ازکفار ترك که بربلاد مسلمین میتاخته‌اند، درنواحی بلاساغون‌وکاشغر قبول‌اسلام کردند. شمارهٔ این گروه را ده هزار خرگاه گفته اند و عید اضحی را با قربان کردن بیست هزار گوسفند جشن گرفتند و بدین گونه شرآنان از مسلمین دفع شد. این گروه تابستان را درحدود بلغار وزمستان را درحدود بلاساغون می گذراندند وچون اسلام آوردند در بلاد مختلف پراگنده شدند وتنها بعضی ازآنان مانند اقوام تاتار وختا که درنواحی چین بسرمیبردند بدین اسلام درنیامدند[۲].

تا اواخر قرن‌چهارم دربعضی ازسرحدات خوارزم و ماوراءالنهر که درجانب آسیای مرکزی واقع‌بوداثر دیوارهاوسدهایی‌را دربرابر ترکان می‌یابیم که بی‌شباهت بدیوارچین دربرابر قبایل زرد پوست‌مهاجم‌نبوده است. علت ایجاد این‌موانع‌دربرابر قبایل زرد پوست آن بوده که اینان با استفاده از اراضی هموار پیوسته مزاحم مردمی بودند که درسرزمینهای‌آباد اطرافشان بسر میبرده اند و اگر موانعی دربرابر آنان ایجاد نمیشد بآسانی فرصت ترکتاز می‌یافتند.

ازجملهٔ این سدها یکی دیوار عبدالله‌بن حمید معروف به «حایط‌القلاص» بوده است. حدود این دیوار را درنقشهٔ صورةالارض نسخهٔ مطبوعهٔ لیدن بین صحایف ۴۶۲-۴۶۳ و۴۵۸-۴۵۹ میتوان دید. این دیواردرناحیهٔ میان مصب رودخانه جیحون وسیحون ازشمال بیکند آغاز میشد وبعد ازعبور از موازات چندین آبادی معروف نهر سیحون‌را قطع میکرد وتاحدود ناحیهٔ طراز امتداد می‌یافت.

---

۱- صورةالارض ص ۵۱۱ ۲-کامل‌التواریخ حوادث سال ۴۳۵

همچنانکه گفتیم قبایل زرد پوست‌مجاورسرحدات ایران بنام «ترك»ها خوانده میشدند . دسته‌هایی از این قبایل را « ترکمان » نیز مینامیده اند . معنی کلمهٔ ترکمان چندان روشن نیست . همین اسم در زبان‌چینی «توکومونگ»[۱] آمده است[۲] و قدیمترین مأخذ از مآخذ اسلامی که این اسم در آن ذکر شده احسن‌التقاسیم‌است[۳] . اسم ترکمان معمولاً بر غزان وخرلخان اطلاق‌میگردیده و علی‌الخصوص‌غزان باین نام خوانده میشده‌اند[۴] .

قبایل ترك را برروی‌هم بدودستهٔ‌شمالی وجنوبی‌تقسیم میتوان کرد . ازترکان شمالی قفچاقان ، غزان ، قبایل تاتار ، قرقیزان ؛ و ازترکان جنوبی قبایل چگل ، توخشی، یغما ، اویغور، خرلخ ، طفقاچ ، باشقیر و ختای را میتوان نام برد .

غزان وخرلخان همچنانکه گفتیم درسرحدات ممالك اسلامی بسرمیبردند . از کشورخرلخ و«تغوز اوغوز» بچین میرفتند . درهمسایگی قرلق درمشرق‌طرازمسکن زمسانی طوایف خلج ودرسواحل رودچو منزلگاههای طوایف تورگش خاصه شعبهٔ معروف آن«توخشی»بوده است . ودرمشرق کنار«ایسیك گول» قوم‌چگل‌بسرمیبردندو درجنوب نهر نارین ترکان یغما که شعبه‌یی‌از«تغوزاوغوز» بوده‌اند . شهر کاشغردر اراضی همین قوم واقع بود و براثر قرب جوارگاه با طوایف چگل و توخشی اختلاط حاصل میکردند .

زبانی که درمیان غالب این قبایل مشترك بود زبان ترکی‌است وحتی بعضی از طوایف شمالی مانند تاتار و قای و جز آنها که لهجه‌یی خاص خود داشته‌اند زبان ترکی را هم میدانستند و قبایل جنوبی هم همه لهجهٔ اصلی ترکی داشتند و یا اگر بعضی مانند اویغور و جمول بین خود لهجات خاص بکار میبردند زبان ترکی لهجهٔ عام آنان‌محسوب‌میشد .

---

۱- **Tö- kü–möng**

۲- رجوع شود بدائرةالمعارف اسلام ذیل کلمهٔ ترك بقلم بارتولد

۳- احسن‌التقاسیم ص ۲۷۴

۴-تاریخ دولة آل‌سلجوق‌ص۲۷، ۷۰، ۷۸- اسرارالتوحیدچاپ نگارنده ص۲۳۰، ۱۷۴ و جز آنها .

**پیشرفت در اراضی ایرانی**

نخستین مراکز قدرت قبایل ترك که مبداء حملهٔ آنان بجانب اراضی ماوراءالنهر و فلات ایران در این دوره شد شهرهای کاشغر درساحل علیای نهر «تاریم»[۱] و بلاساغون درکنار رودخانهٔ «چو»[۲] بوده است. منشاء امراء متعدد ترك آل افراسیاب همین دو شهر در ترکستان شرقی بوده و تقدم در این امر بابلاساغون است.

نخستین حمله بطرف شهرهای آریایی ایرانی بهشهراسپیچاپ بوده که دردست سلاطین سامانی قرار داشته و بوسیلهٔ بغراخان هارون نوادهٔ ستق بغراخان فتح‌شد. نخستین اعزام قوا بجانب‌سمرقند وبخارا درسال۳۸۲ هجری بفرمان بغراخان هارون صورت پذیرفت و اگر چه این حمله با موفقیت همراه بود لیکن بنحوی که دیده‌ایم منجر بباز گشت بغراخان ازبخارا شد. بااین حال حملات و دست اندازیهای ترکان بمتصرفات سامانی ادامه داشت تا چند سال بعدتمام اراضی واقع درشمال درهٔ زرافشان درچنگ **قراخانیان** قرار گرفت ودرسال۳۸۹دوبارسمرقند وبخارا بتصرف‌آنان‌درآمد.

اگرچه سامانیان چندگاهی خواسته‌اند با استفاده ازعواطف ملی ایرانیان برای بیرون راندن ترکان کرّوفرّی کنند، لیکن متأسفانه چون ایـن‌مهاجمان بسلاح اسلام مسلح شده بودند تسلط آنان بربلاد اسلامی درنظر مسلمانان با اشکالی همراه نبود و حتی بعضی از دهقانان قسمتهای شرقی ماوراء النهر که در دورهٔ سامانی مانند دیگر مرزبانان در قلمرو خود قدرتی داشته و در دورهٔ سامانی این قدرت را از دست داده بودند، باحملات ترکان بر دولت سامانی موافقت داشته اند و از آنجمله است دهقان ایلاق که بعدازتسلط قراخانیان سکه بنام خود زد[۳] وابن‌حوقل‌نیز بوجود دارالضرب درآن دیار اشاره میکند[۴].

۱- Tarime

۲- Tchou

۳- W. Barthold, Histoire des Turcs d'Asie, centrale, trad. française, paris, 1945 . p. 68.

۴- صورةالارض ص ۵۱۰

آل افراسیاب‌چنانکه دیده‌ایم براثرسطوت محمود غزنوی و بعدازو براثراتحاد بامسعود ، وغلبهٔ سلاجقه بر خراسان وماوراء النهر ، نتوانستند از جیحون بگذرند واین توفیق برای دسته‌یی ازغزان بنام سلاجقه باقی ماند . این‌دسته‌ازغزان ازاواخر قرن‌چهارم شروع بمهاجرت درداخلهٔ‌اراضی‌اسلامی کردند ودرجند ونوربخاراسکونت گزیدند . این دسته که همان **ترکمانان سلجوقی** باشند، بسرعت در ماوراء النهر و خراسان پراگنده شدند و افزونی گرفتند چنانکه دو دولت بزرگ غزنوی و قراخانی دربرابر آنان بزانودرآمدند وتمام‌دولتهای ایرانی که درداخلهٔ‌ایران حکومت داشتند بدست آن‌قوم‌نابود شدندوحکومتی که ازآنان بنام سلاجقه بوجود آمد ، مدتها برایران وبسیاری ازممالک اسلامی از ترکستان تا کنار مدیترانه تسلط داشت .

ترکمانان‌سلجوقی چنانکه دیده‌ایم بعد ازقبول اسلام وسکونت درماوراءالنهر بزودی در جنگهای آن نواحی شرکت جستند و در همان اوان بر اثر ضیق مکان و پاره‌یی‌مشکلات، گروهی‌ازآن‌قوم که اسرائیل‌بن سلجوقی برآنان ریاست داشت باجازهٔ محمود غزنوی بایران آمدند ولی‌خوی غارتگری‌آنان نگذاشت که‌آرام بمانند وبهمین سبب بسختی بامر محمود غزنوی سرکوب و پراگنده شدند و دستهٔ بزرگی از آنان درعراق وآذربایجان سکونت اختیار کردند و اسرائیل وفرزندانش نیز بدست عمال محمودمحبوس گردیدند . غزان‌درعراق‌وآذربایجان‌پیش‌میرفتندبی‌آنکه‌قدرت‌قابل‌توجه ومتمرکزی داشته باشند . دسته‌یی از آنان که از حدود اصفهان بجانب شمال غربی ایران توجه کرده بودند مورد استفادهٔ امیرابومنصور وهسودان‌بن مملان‌قرار گرفتند واین‌امرخود موجبی برای‌نیرومندی آن امیر گردید چنانکه قطران‌تبریزی‌خطاب باو گفته است :

بدین مبارز خرگاهیان سخت کمان	شگفت نیست که برآسمان زنی خرگاه

لیکن چون بزودی مزاحم کار وهسودان شدند ، آن پادشاه آنانرا از آذربایجان بیرون راند [1]

دسته های دیگری از همین غزان که در عراق مانده بودند چندگاهی مزاحم

۱- ابن‌الاثیر حوادث ۴۳۲

سرداران مسعود غزنوی درآن‌سامان بودند چنانکه ازسال۴۲۶تا۴۲۹ بارها بر بوسهل حمدونی وتاش سرداران مسعودشوریدند و بسیاری ازسپاهیان غزنوی را کشتند ودر همان اوان که بنی اعمام آنان بر خراسان استیلا می‌یافتند ری تحت سیطره و نفوذ ایشان درآمده‌بود[1].

این دسته ودستهٔ دیگر از ترکمانان را که درهمین اوان بر خراسان وبعد از آن برسایر بلاد ونواحی مستولی شدند، مسلمانان بعنوان غز می‌شناخته‌اند[2]

ترکمانان اگرچه بر اثر حسن عقیدت بعضی از سران خویش قتل و ویرانی سخت وغارت بی‌سابقه‌یی درممالک مفتوحه براه نینداختند، لیکن بهرحال تسلط‌آنان خالی از آزار وایذاء نبود وبذکر نمونه هایی از قتل و ویرانی آنان درکتب تاریخ باز میخوریم[3].

دستهٔ بزرگ دیگری ازغزان معروف به **قراغز** ازاوایل دورهٔ سلجوقی براثر فشاری که از طوایف دیگر زردپوست می‌دیدند بطرف خراسان پیش آمده در حدود بلخ سکونت اختیار کردند. این‌دسته که اسلام‌نیزآورده بودند تاپیش ازتسلط ترکان ختا برماوراءالنهر درآن سامان بسر میبردند لیکن بعد از غلبهٔ آن قوم برماوراءالنهر ناگزیر بحدود بلخ مهاجرت کردند.

در عهد سلطنت سنجر غزان امرائی بنام «دینار» و «بختیار» و «طوطی» و «ارسلان» و «جفز» و «محمود» داشتند ویک چند بی‌آنکه آزاری ازآنان بمردم رسد دراطراف بلخ بسرمیبردند لیکن امیرقماج عامل سلطان‌سنجر دربلخ، چون‌ازایشان‌بیم داشت آنانرا بترک‌آن‌نواحی ومهاجرت بناحیه‌یی‌دیگر خواند. غزان‌از این کار امتناع ورزیدند وبا طوایفی دیگر ازترکان همدست شده امیرقماج را شکستی سخت دادند و شروع بقتل وغارت وسرقت زنان و اطفال مردم کرده بسیاری ازعلمای و فقها را از

۱- ابن‌الاثیرحوادث ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸و۴۲۹ ونیزرجوع شود به‌تاریخ‌ابوالفضل بیهقی‌حوادث‌همین‌سنین.

۲- برای‌نمونه رجوع شود بابن‌اثیر حوادث سال ۴۴۴ وموضوع وصول ترکمانان بفارس‌وفرار ازآن‌ناحیه.

۳- ابن اثیر حوادث ۴۴۵ واسرارالتوحید ص ۲۳۰

دم تیغ گذرانیدند و مدارس و مساجد را ویران ساختند. امیر قماج از دست آنان به مرو شاهجان که مستقر حکومت سنجر بود گریخت و شکایت بسنجر برد. سنجر غزانرا بترك بلادی که بتصرف آورده بودند فرمان داد، غزان عذر خواستند و اموال کثیر فرستادند و اجازه طلبیدند تا همچنان درچراگاههای سابق بسر برند. سنجر بدین امر تن درنداد و سپاهیانی بیشتر از یکصد هزار سوار فراهم آورد و بجنگ آن قوم رفت و چنانکه میدانیم شکستی سخت از آنان یافت و از معرکه گریخت. لیکن غزان از پس سنجریان شتافتند و از کشته پشته ها ترتیب دادند. علاءالدین قماج که نایرهٔ این قتال را خود روشن کرده بود درمعرکه کشته شد و سنجر باعده یی از امرا بدست غزان اسیر گشت (۵۴۸). غزان همهٔ امراء اسیر را از دم تیغ گذراندند و سنجر را زنده نگاه داشتند و اورا همچنان سلطان خویش دانستند.

قتل و غارت غزان از این هنگام در تمام بلاد خراسان آغاز شد و از جور و اعتساف ونهب و سفک دماء کاری کردند که تا آن وقت اصلاً سابقه نداشت. یکی از عمال غز درنیشابور از مردم زروسیم بسیار میخواست وچون مردم از پرداختن آن عاجز بودند براو شوریدند واو را کشتند. غزان بانتقام او در شهر ریختند و سراسر آن شهر عظیم را بباد غارت دادند و خرد و بزرگ را طعمهٔ شمشیر کردند و آنگاه آتش درشهر زدند و آنرا یکباره ویران ساختند ( ۵۴۹ هجری ) چنانکه بعداً نیشابور بشادیاخ انتقال یافت. بسیاری ازمشاهیر علمای خراسان که در نیشابور متوطن بودند دراین فتنه از میان رفتند و معروفتر از همهٔ آنا ـ امام محیی‌الدین محمدبن یحیی فقیه بزرگ شافعی بوده است که بسیاری از شاعران بعربی و فارسی مراثی برای وی ترتیب دادند.

نظیر همین کار را غزان در طوس کردند و آنجا را نیز که معدن علما و زهاد بود یکباره ویران ساختند و زنان را باسارت بردند ومردان را بقتل رساندند ومساجد و مساکن مردم را زیر وزبر کردند و ازهمهٔ آن دیار آبادان جز دهکده‌یی که مقبرهٔ امام علی‌بن موسی‌الرضادر آن واقع‌بود باقی نماند. دراین هر دو شهرعلاوه بر علماء

بیشمار کتابخانهای فراوان نیز بوده است که طعمهٔ آتش گشت و از میان رفت [۱].

با حملهٔ غزان خراسان و بعد از آن کرمان بنحوی که پیش ازین آورده ایم ویران و مضطرب شد . این حمله اگرچه بی‌نهایت شدید و بنحوبی‌سابقه‌یی مخرّب و با انواع فجایع همراه بوده است ، لیکن ایجاد حکومتی خاص از زرد پوستان نکرد زیرا در خراسان سلیمان شاه و محمود شاه که داعیهٔ جانشینی سنجر داشته اند ، و مؤیدالدین آی ابه ، مانع کار غزان بودند خاصه که تسلط خوارزمشاهان بر خراسان که متعاقب همین اوضاع اتفاق افتاده بود ، بدانان فرصت تشکیل حکومتی نداد و ملک دینار از امراء معروف آنان بعداز آنکه یکچند در خراسان کرّوفرّی داشت بر اثر حملهٔ سلطان شاه بن ایل ارسلان و شکستی که ازو درسرخس یافت، بپناه طغان شاه بن مؤید آی ابه رفت و مدتی در بسطام بسر برد و بعداز شکست های طغانشاه بن مؤید و فوت او در ۵۸۱ و استیلای سلطانشاه بر ممالک وی ، ناگزیر عنان عزیمت بجانب کرمان معطوف داشت و غزان هم که وضع خود را در خراسان دشوار میدیدند دسته دسته بدو پیوستند و در کرمان آشوب و فتنه‌یی عظیم برپا کردند و همچنان در آن دیار سرگرم تاخت و تاز بودند تا عاقبت بسال ۶۱۲ هجری بر اثر تسلط خوارزمشاهان شرّ آنان از آن ناحیه دفع شد [۲].

مهاجرتهای غزان بجانب مشرق ومغرب یعنی ولایات ماوراءالنهر و ایران و بیزانس و بلغار و کریمه باعث شد که اراضی اصلی آنان در سواحل رودسیحون و شمال دریاچهٔ خوارزم وشمال دریای خزر از کف ایشان بیرون رود وبوسیلهٔ طوایف دیگری بنام **قفچاق** که دسته‌یی از قبایل کیماك بوده اند مسکون شود. از اواسط

۱ - برای اطلاع ازتفصیل حادثهٔ غزان فعلا رجوع شود به کامل التواریخ ابن‌الاثیر حوادث سال ٥٤٨ وراحة الصدور ازص ۱۷۷ تا ۱۸۱ .

۲ - تاریخ جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۲۱ - ۲۲ . عقد العلی للموقف الاعلی ، بدایع الازمان فی‌وقایع کرمان، ذیل بدایع الازمان ازافضل کرمان. دراین‌سه کتاب اخیر کیفیت غلبهٔ غزان برکرمان وبیدادگریهای آنان بتفصیل تمام آمده است .

نیمهٔ اول قرن پنجم دشت قفچاق بعنوان همسایهٔ مملکت خوارزم تلقی میشد و مثلاً ناصر خسرو دشت قفچاق را بر همان ناحیه‌یی اطلاق کرده است که الاصطخری آنرا «مفازةالغزّیة» نامیده بود. اتفاقاً لهجهٔ قفچاقیان بلهجهٔ غزان نزدیک بود. دسته‌هایی از قفچاقیان همسایهٔ خوارزم قبول اسلام کرده و دسته‌یی دیگر از آنان بآیین مسیحی گرویده بودند و در حملاتی که برممالک اسلامی میشد گاه شرکت داشتند چنانکه در حملهٔ «ارمانوس» امپراطورروم که درسال ۴۶۳ با قریب سیصد هزار تن متوجه اخلاط شده بود عده‌یی قفچاقی همراه گرجیان وابخازیان‌وخزریان وفرنگیان وارمنیان بوده‌اند [۱] و بنا برنقل ابن اثیر [۲] در سال ۵۱۴ قفچاقیان باگرجیان اتحاد کردند و بربلاد اسلام تاختند و براثر جلادت قفچاقیان در قرب تفلیس شکست درسپاه اسلام افتاد و بسیاری از آنان کشته و چهار هزار تن اسیر شدند و بعد از آن شهر تفلیس را محاصره کردند وقریب یکسال آنرا درحصار داشتند و پس از پیروزی آنرا بباد قتل و غارت شدید دادند. این اتحاد دینی مدتها بین قفچاقیان مسیحی و گرجیان ودیگر مسیحیان اطراف آنان وجود داشت چنانکه در یکی از جنگهای گرجیان با سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه قفچاقیان نیز در جزء متحدین آنان بوده‌اند [۳].

دستهٔ دیگری‌از قفچاقیان که در جانب شمال‌شرقی ومشرق بحر خزرمیزیستند براثر همسایگی‌با خوارزم با سلاطین آن‌دیار روابطی‌یافتند و سلطان محمد خوارزمشاه توانست بسیاری ازآنان را مطیع‌ومنقاد خود سازد.

مهمترین قومی که بعد از آل افراسیاب و غزان بـر ماوراء النهر تاختند **قراختائیان** هستند. نام قراختائیان یا ترکان ختا در قرن ششم هجری در تاریخ ایران پیدا شده‌است وبر دسته‌یی از قبایل ترك که‌شعبه‌یی از نژاد تونگوز [۴] بوده‌اند، اطلاق شد که اصلاً بنام «ختای» در نواحی شمالی چین حکومت داشتند و بعداً بر مغولستان تسلط یافته طوایف قرقیز را از آنجـا بطرف سواحـل رودخانهٔ

۱ - تاریخ دولة آل سلجوق از عمادالدین اصفهانی چاپ مصر، ۱۹۰۰ ص ۳۷

۲ - کامل التواریخ حوادث ۵۱۴

۳ - جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۱۷۲

۴ - Tunguse

ینی سئی [۱] راندند و طوایف اویغور را که درترکستان چین زندگی میکرده وکیش مانوی‌داشته‌اند باطاعت‌درآورده بودند.

در ۵۱۹ هجری (۱۱۲۵ میلادی) براثر فشار دستهٔ جدیدی ازطوایف‌تونگوز، عده‌یی از طوایف ختای مجبور بترك متصرفات خود شدند وبطرف مغرب‌فشارآوردند وبر ناحیهٔ کاشغر وختن تسلط یافتند و همینانند که در تواریخ اسلامی به‌قراختائیان شهرت دارند. درسال۵۳۱(۱۱۳۷میلادی)خان‌سمرقنددرحدودخجند از گورخان(که لقب خانان‌این قوم بود)شکست یافت ورعبی عظیم ازاین قوم درماوراءالنهر افتاد.

در همین اوان آتش عناد و ستیز میان اتسز خوارزمشاه و سنجربن ملکشاه روشن بود واتسز که از بیم سنجر بر خود لرزان بود بتحریك گورخان پرداخت واورا برآن داشت که درسال ۵۳۵ که سنجر در سمرقند بسر میبرد بر او تازد.ظلم‌و عدوان سپاهیان سنجر درماوراء النهر نیز یکی از علل این حمله بودزیراگویاعده‌یی از سران ماوراءالنهر گورخان را برای رهایی ازجورسنجریان بسرزمین خودخوانده بودند [۲].ترکان قرلق( خرلخ ، خلخ ) هم با قراختائیان همگامی کردند ودرنبردی که در «قطوان» روی داد وهنی عظیم بر سنجر وسنجریان وارد آمد چنانکه هزاران تن از آنان کشته شدند وسلطان با چند تن از سواران از معرکه بیرون جست و خود را ببلخ وترمذ رسانید .

بر اثر تسلط گورخان بر ماوراءالنهر هم شاهان آل‌افراسیاب و هم آل اتسز خراجگزار او شدند و این خراجگزاری آل اتسز تا عهد پادشاهی سلطان محمد خوارزمشاه ادامه داشت تا در سال ۶۰۷ محمد خوارزمشاه سلسلهٔ قراختایی را از ماوراءالنهر برانداخت.

سلاطین قراختای غالباً مردم نیکوسیرت وعادل بودند وهم ازآغاز تسلط خود بر بلاد ماوراءالنهر امرای محلی را برعایت قوانین دینی اسلام فرمان دادند [۳] با

---

۱ - Iniséi

۲ - راحةالصدور ص ۱۷۲

۳ - چهار مقالهٔ نظامی عروضی ص ۲۲

آنکه خود مسلمان نبودند و قبول اسلام ننمودند. وجود این قوم و سلطنت آنان در ماوراءالنهر وسیلهٔ بزرگی برای ممانعت سایر اقوام زرد پوست از پیشرفت درایران بود و هنگامی که خوارزمشاه آن قوم را بهمدستی کوچلک خان از میان برد ، آن سدّ سدید را برداشت و بهمین سبب هنگامی که مغول و تاتار قصد هجوم ببلاد اسلام کردند بی مانع ورادعی توانستند پیش آیند .

لقب سلاطین قراختایی «گورخان» بوده است . این لقب را در کتب اسلامی «کوخان» و « اورخان» و «اوزخان» هم‌نوشته‌اند وبعلت‌اشتهار سلاطین‌این‌قوم‌بلقب مذکورآن‌سلسله‌را گورخانیه هم‌نوشته‌اند.ابن‌اثیر گوید«کوخان»یعنی«اعظم‌الملوک»[1]

اما طوایف **قرلق**(یا خرلخ، خلخ، قرلغ، قرلیغ، قارلق ، قارلوق) [2] یکی‌دیگر از طوایف زرد پوستند که در نیمهٔ دوم قرن هشتم میلادی در درهٔ «چو» حکومتی تشکیل داده وامرای آنان با لقب یبغو ( بیغو ) مشهور بوده اند [3]. در اوایل قرن دوم هجری یعنی در سال ۱۱۹ طبری سخن از نفوذ این طایفه در طخارستان واقع در حوزهٔ علیای آمویه دریا میگوید. ابن‌حوقل درقرن چهارم هنوز طوایف قرلق را در حدود ۳۰ روز ازسرحد فرغانه دور میداند [4]. درقرن ششم وآغاز قرن هفتم تمام حدود بین اسبیجاب تا اقصای‌فرغانه یعنی شمال وشمال شرقی ماوراءالنهررا ترکان خرلخی مسکون ساخته[5] ودر اطراف سمرقند دارای اموال ومواشی‌فراوان بوده‌اند [6].

۱ - دربارهٔ قراختائیان و سلسله‌گورخانیه رجوع شود به تاریخ دولة آل سلجوق ص ۲۵۳ - ۲۵٦ .کامل التواریخ ابن اثیر ذیل حوادث ٥۳٦ ، راحة‌الصدور راوندی ص ۱۷۲ - ۱۷٤ ، حواشی چهار مقاله ص ۱۱۲ - ۱۱۳ . اخبارالدولة‌السلجوقیة ص ۹۳ - ۹٥

۲ - حاشیهٔ ص ۳۳۹ از ج ۲ جهانگشا چاپ لیدن بتصحیح مرحوم مغفور میرزا محمد خان قزوینی

۳ - آنسیکلوپدی اسلام ذیل کلمهٔقرلق بقلم **Barthold**

٤ - صورة الارض ص ۱۱

٥ - معجم‌البلدان ج ٤ ص ٤۰۲ چاپ لایپزیک

٦ - تاریخ دولة آل سلجوق ص ۲٥۳ واخبارالدولة‌السلجوقیة ص ۹۳

نفوذ این طایفه خصوصاً در اتحادی که با قراختائیان برضد سنجر کرده ومایهٔ شکست سلطان سلجوقی شده بودند، آشکارست . اما این اتحاد چندان نپایید چنانکه در سال **۵۵۳** عده یی از خرلخان و پسران بیغو از دست قراختاییان و متحد آنان یعنی خان سمرقند ناچار بایل ارسلان بن اتسز خوارزمشاه پناه بردند زیرا خان سمرقند جلال الدین علی بن الحسین معروف به « کوك ساغر » ، بیغو را که سرور قرلغان بود بکشت و در قصد سروران دیگر آن قوم بود . « خوارزمشاه ایشان را استمالت داد ودرجمادی‌الآخرهٔ این سال متوجه ماوراء النهر شد، خان سمرقند آوازهٔ حرکت او بشنید، بحصار تحصن جست وتمامت صحرانشینان تراکمه که ازقراگول تا بجند بود با خود در سمرقند برد واز قراختای استمداد کرد ، ایلک ترکمان را باده هزارسوار بمدد او فرستادند ... لشکر بر دو جانب آب سغد نزول کردند و جوانان لشکر بر سبیل مطارده کرو فری مینمودند ،ایلک ترکمان چون خوارزمشاه ولشکر اورابدید در تذلل و تواضع گرفت وائمه‌وعلمای سمرقند بتشفع وتضرع درآمدند وصلح جستند . خوارزمشاه نیز سخن ایشان قبول کرد و امرای قرلغ را باحترام واکرام تمام با مقام خویش رسانید»[۱] . بعد از این تاریخ گویا قرلقان در برابر نفوذ وتسلط قراختائیان با خوارزمشاهان راه مصادقت‌می‌پیمودند . در سال ۶۳۰ که حشم‌ختای وماوراءالنهر جمعیتی شگرف برقصد ایل ارسلان ساختند ،پادشاه خوارزم در مقدمهٔ لشکر خویش «عیار بک» راکه از قرلقان ماوراءالنهر بود به‌آمویه‌فرستاد[۲] . ترکان‌خلخ بزیبایی ونیکویی اندام میان شاعران فارسی شهرت داشتند .

درهمین اوان طوایف دیگری ازترکان درماوراءالنهر وخوارزم بسرمیبردند مانند **ترکان قنقلی** که ترکان خاتون زن تکش‌بن ایل ارسلان ومادر سلطان‌محمد خوارزمشاه از آنان بود . قنقلیان مردمی بی رحم و سفاك و خونریز وغارتگر بودند چنانکه « ممر ایشان بهرکجا افتادی آن ولایت خراب شدی ورعایا بحصنها تحصن کردندی »[۳] . قنقلیان مدتی‌دراطاعت آل افراسیاب‌بودندوبعداز چندی‌مطیع‌قراختائیان

---

۱ - جهانگشا ج ۲ ص ۱۴ - ۱۵

۲ - ایضاً ص ۱۶ - ۱۷

۳ - ایضاً ص ۳۵ ح

شدند[۱]. موضع آنان درقراقوم واقع در حوالی جنداز دشتهای‌ترکستان روس کنونی و ساحل شرقی سیحون وحوالی‌دریاچهٔ خوارزم بوده‌است[۲].

طوایف کوچک دیگری نیز همراه سلجوقیان و قراختاییان و یا در دولت خوارزمشاهان آل اتسز در اراضی ایران پیش می‌آمدند وسکونت‌اختیار میکردند ویا در شمار سپاهیان این سلاطین درمی‌آمدند. غالب این طوایف شعب قبایل بزرگ زرد پوست‌بودند وذکر همهٔ آنها موجب ملال است.

**نتایج تسلط غلامان و قبایل‌ترك**

تسلط ترکان براین سرزمین نتایج گوناگونی‌داشت وبررویهم موجب تغییرات عظیمی در اصول عقاید سیاسی و اجتماعی ایرانیان شد وبسیاری‌ازرسوم وآداب‌قدیم‌را دگرگون‌ساخت.

نکته‌یی که در تسلط همهٔ این غلامان وقبایل مورد تأمل استآنست که جز یک‌دسته ازترکان که برماوراءالنهر تسلط متمادی‌یافته‌بودند یعنی‌ختائیان، وغیر از دسته های کوچکی از ترکان قرلقی و غزان که حملات غیر مداومی بر فلات‌ایران کردند، مابقی‌دسته‌ها یا غلامانی که دراین کشور مدتها سلطنت‌راندند، کسانی‌بودند که پیش از تسلط بر اراضی ایرانی قبول اسلام کرده و مشمول قاعدهٔ « المؤمنون اخوة» شده بودند. یکی‌ازاسرار اینکه تسلط غالب این‌مردم بسرعت‌وچالاکی‌انجام میگرفت همین است زیرا اینان که بسلاح دین مسلح بودند،از سیاست عمومی اسلام که عدم امتیاز بین‌نژادهاوانساب درمیان‌مسلمانان‌است، استفاده میکردندومیتوانستند از بندگی بشهریاری رسند یا از بیابانهای آسیای مرکزی آهنگ تخت سلطنت ایران کنند واطاعت آنان برکافهٔ مسلمین گران نیاید.

نخستین دسته‌یی از ترکان که با این سیاست برایران تسلط یافتند قراخانیان هستند که چنانکه میدانیم چندی پیش از حمله برقلمرو حکومت سامانیان‌قبول‌اسلام کرده بودند واین‌درحقیقت سنت‌وقانونی برای سایرقبایل‌ترك شده بود وچنانکه‌پیش

---

۱ - جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۸۷ - ۸۸

۲ - ایضاً ص ۱۰۱

ازاین دیده‌ایم آشنایی بااسلام برای بعضی از قبایل‌ترك مجاور ایران از قرن چهارم آغاز شده بود .

از عجائب آنست که کفار ختا هم بعد از تسلط بر ماوراءالنهر با مسلمانان و علمای مذهبی درنهایت احترام رفتار کردند وحتی‌خود را حامی‌قوانین اسلامی‌معرفی نمودند. چون گورخان ختایی در جنگ قطوان بر سنجر غلبه یافت بخارا رابه‌اتمتکین برادرزادهٔ اتسزخوارزمشاه داد و اورا بخواجه امام تاج‌الاسلام احمدبن‌عبدالعزیزاز آل مازه سپرد تا هرچه کند با اشارت او کند ، اتمتکین بعد از خروج گورخان از بخارا ببیداد کوشید و بخاریان‌شکایت بگورخان‌بردند « گورخان چون بشنید نامه‌یی نوشت سوی اتمتکین برطریق اهل اسلام: بسم الله الرحمن‌الرحیم اتمتکین بداند که میان ما اگرچه مسافت دوراست رضا و سخط ما بدو نزدیکست. اتمتکین آن کند که احمد فرماید واحمد آن فرماید که محمدفرموده است والسلام » [۱] اما رفتار قراغزان باعلمای دین جزاین بود چنانکه گذشت .

از نتایج بزرگ قبول اسلام بوسیلهٔ ترکان مهاجم وغلامان آن‌بود که‌آمیزش ایرانیان را باآنان سهل میکرد وبهمین سبب این قبایل وغلامان با گردش یکی دو نسل تغییر ماهیت میدادند وخوی ترکی آنان کم وبیش تفاوت میکرد.

ترکان نو مسلمان در تعصب و سختگیری نسبت بعقاید و آراء مذهبی و طرفداری از نحله‌یی معین دون سایر نحل، ازمسلمین دیگر بزودی پیش افتادند و همین امر وسیلهٔ بزرگی شد که در دورهٔ تسلط آنان فقها ومتشرعین تسلط بسیار یابند واین تسلط تا عهد حملهٔ مغول روز بروز درتزاید بود و اثر آن چنانکه خواهیم دید در تمدن اسلامی وعلوم عقلی بسیار بوده است.

قراخانیان مشهور بدین‌داری و تقوی بوده و شراب نمی‌نوشیده اند[۲] واز این حیث باغزنویان که آنان نیز ترك بوده لیکن از راه حملات قبایل ترك سلطنت نیافته

۱- چهار مقاله ص ۲۲
۲- تاریخ ترکان آسیای مرکزی ص۶۹

بودند، تفاوت داشتند زیرا سران دولت غزنوی در آغاز امر معمولاً تربیت یافتگان دولت سامانی بوده ودرجنوب ومشرق آمویه دریا باآداب وعادات ایرانی خو گرفته بودند. بااین‌حال محمود وپسرش مسعود هم علاقهٔ تامی بتظاهر درراه دین داشتند ومهاجمات پرسود خود را بهندوستان جامهٔ غزو وجهاد می‌پوشانیدند ومسعود مدتی از ایام پرعیش و نوش سلطنت خود را صرف گشودن قلاع غور که المقدسی آنرا «دارالکفر» نامیده‌بود[۱] کردوبااینحال نه‌محمود ونه مسعود درزندگی خصوصی‌خود ازعیش‌ونوش وشرابخوارگی باز نمی‌نشستند ودرین کار افراط میورزیدند وسرداران وامیران وحواشی آنان غالباً مردمی شرابخواره واهل لهوولعب‌بوده‌اند.

**نسب‌سازی ترکان**

موضوع مهم دیگر در تسلط قبایل ترك خاصه قراخانیان وسلجوقیه استفاده‌ییست که آنان‌ازروایات واحادیث‌ایرانی‌دربارهٔ کلمهٔ‌توران و اشتقاق این اسم از «تور» نام فرزند فریدون پادشاه بزرگ داستانی ایران، کرده وسعی نموده‌اند نسب‌خودرا بپادشاهان داستانی توران برسانندتابتوانند بنابرعادت ایرانیان که شرف‌نسب وانتساب بخاندانهای قدیم‌سلطنتی را شرط پادشاهی میدانسته‌اند، برآنان حکومت کنند.

کلمهٔ توران وتورانزمین‌چنانکه‌درکتاب‌حماسه سرایی درایران بتفصیل‌شرح داده ام مشتق است از ریشهٔ «توئیریَّ»، نام یکی از قبایل آریایی که بعد از مهاجرت آریاییان ایرانی بسرزمین ایران خواسته‌اند باراضی‌آنان هجوم آورند. قرائن مختلف ثابت می کند که این‌اقوام مانند ایرانیان ازقبایل آریایی بوده‌اند وتمام اسامی سران آنان که دراوستا آمده اسامی آریایی است. درروزگاران بعد یعنی‌ازاواسط عهد اشکانی ببعد جای قبایل سابق آریایی وسکایی را در سرحدات ممالك ایرانی قبایل زردپوست «اورال وآلتایی» گرفتند وچون در همان سرزمینی که قبلاً توران نامیده میشد سکونت‌اختیار کردند، نام تورانی‌برآنان اطلاق شد، وتمام افسانهای مربوط به تورانیان منسوب بساکنان جدید تورانزمین نسبت یافت و توران همان سرزمین

---

۱- رجوع شودبه تاریخ ادبیات درایران تألیف نگارنده چاپ‌اول ج۱ ص۱۹۹

ترکان دانسته‌شد وحتی درافسانهای عهدساسانی و داستانهاحماسی اسلامی برای تورانیان نژادوزبان ترکی تصور شد[۱].

بهرحال درعهد مورد مطالعهٔ ما سرزمین ماوراءالنهر باآنکه نژادایرانی ازآن برنیفتاده بود، سرزمین توران خوانده میشد وعلت آن چیرگیهای متواتر قبایل ترك وسکونت آنها دراین ناحیه بوده‌است . دربیت ذیل ازانوری که بعداز شکست سنجر از غزان درقصیده‌یی خطاب بخاقان سمرقند گفته این معنی آشکارست :

کشور ایران چون کشور توران چو تراست
از چه محرومست از رأفت تو این کشور

قراخانیان ازافسانهٔ کهنی که دربارهٔ توران موجودست ، وتحول وتطوری که در دورهٔ ساسانی واسلامی یافته‌بود، استفاده کردند و خود را جانشینان شاهان قدیم توران وازنسل افراسیاب تورانی شمردند[۲] و « آل افراسیاب » نامیدند و بهمین سبب است که در تاریخ بدین نام شهرت یافتند .

همین ادعا را سلاجقه هم داشتند و نسب خود را بافراسیاب میرسانیدند . نظام‌الملك در آغاز کتاب سیاستنامه در بارهٔ ملکشاه بن الب‌ارسلان گفته است که : « خداوند عالم شهنشاه اعظم را از دواصل که پادشاهی و پیشوایی درخاندان‌ایشان بود ، جدبجدّ همچنین تاافراسیاب بزرگ پدید آورد و بکرامتها وبزرگیها که ملوك جهان ازآن عاری بودند آراسته گردانید»[۳]

این اظهار علاقه بنسب سازی در میان ترکان فقط چند گاهی باقی بود یعنی آل سبکتکین و آل افراسیاب و سلاجقه که قریب بعهد سامانیان ودورهٔ رواج و غلبهٔ عقیدهٔ نژادی درایران بوده‌اند، احتیاج بجعل این روایات و انتساب خودبشاهان قدیم داشته‌اند، لیکن عقیدهٔ نژادی بسرعت راه زوال پیش گرفت وفراموش‌شد چنانکه باید

---

۱- برای کسب اطلاع دقیق‌تر دراین‌باره رجوع شود به‌کتاب حماسه‌سرایی درایران تألیف نگارندهٔ این اوراق. چاپ دوم ص ۶۱۰-۶۱۶

۲- جهانگشای‌جوینی ج ۲ ص ۸۷ و ۸۸ . مجمل‌التواریخ والقصص ص ۴۰۸ و ۴۱۲ . اخبارالدولة‌السلجوقیة تألیف صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی الحسینی چاپ لاهور ص ۷۴

۳- سیاستنامه چاپ مرحوم عباس اقبال ص ۴

قرن ششم را دورهٔ ضعف اندیشهٔ ملّیت درایران دانست و ازعلل‌عمدهٔ این‌امرآنست که ازطرفی تسلط های پیاپی قبایل ترك یاغلامان نوخاستهٔ بی اصل،اندیشهٔ شرافت نسب رابرای شاهان وامیران کهنه ومتروك کرد،وازطرفی‌دیگربراثر ترویج‌سیاست دینی اندیشهٔ قدیم ایرانیان را نسبت بحفظ طبقات و لزوم نسبت هر امیر و پادشاه بخاندانهای سلطنتی ضعیف‌ساخت بلکه ایمان و اعتقاد را مبنای تفضیل خلایق بر یکدیگر قرار داد .

گویایکی ازعلل مخالفت بااصل نژادی دراین دوره مغایرت آن اصل بامبانی دینی‌بوده است زیرادراسلام تفاخرنسبی مطرود ومکروه است. یکی ازمواردداختلاف اهل سنت وشیعه در قرن پنجم و ششم همین امر یعنی تمسک شیعه بنسب و لزوم رعایت آن در امامت وجانشینی‌پیغامبر بوده‌است ، وحال آنکه اهل سنت این اعتقادرا از بقایای آیین زرتشتی میدانستند ومیگفتند «ملک بنسبت گبرگان دارند»[1] و « دین ودولت وخلافت بنسبت گفتن مذهب گبرگانست»[2] وباز باهمین اندیشه هنگام ذکر فتوحات دولت اسلامی درصدراسلام دیار نیاکان خود را « دیار گبرگان و کافران» میخواندند[3] واین نشانهٔ جدایی‌یک قوم‌ازاسلاف‌ونیاکان‌وعدم‌اعتنابدانان‌وترك‌احترام وبزرگداشت ایشانست که‌البته بدلیل بینونت دین‌واعتقادات باطنی‌حاصل شده بود .

رواج اندیشهٔ جدیداندك اندك کاربی‌اعتقادی باصول کهن ملی رابآنجا کشانید که گویندگان دست باستهزاء پهلوانان ومشاهیر بزرگ تاریخ نژاد ایرانی زدند و داستانهای کهن ایرانرا که بمنزلهٔ تاریخ قوم ایرانی بود افسانهای دروغ شمردند . دراینجا نقل قول ناظم منظومهٔ یوسف و زلیخا را که بغلط بفردوسی نسبت داده‌اند، و مسلماً متعلق بشاعری از عهد ملکشاه و از ندیمان طغانشاه بن الب ارسلان است،بی‌مناسبت نمیدانیم . وی میگوید داستانهای دروغ کهن را باید بدور انداخت و ازسر گذشت پیغامبران که‌مقرون‌بحقیقت است سخن‌باید گفت. این‌شاعر که گویادر

۱ــ بعض‌مثالب‌النواصب‌معروف‌به‌کتاب‌النقض‌چاپ‌آقای محدث طهران ۱۳۳۱ ص ۱۸
۲ ــ ایضاً ص ۲۰ ۳ــ ایضاً ص ۱۶۶

اوایل امر بعضی از داستانهای پهلوانی کهن را بنظم در میاورد، از این کار خود اظهار ندامت کرده وقول داده است دیگر بدین نامهای دروغ توجه نکند و گرد آن معصیتها نگردد:

من از هر دری گفته دارم بسی — شنیدند گفتار من هر کسی
سخنهای شاهان با رای و داد — بسخت و بسست و ببند و گشاد
بسی گوهر داستان سفته ام — بسی نامهٔ باستان گفته ام . . .
بنظم آوریدم بسی داستان — از افسانه و گفتهٔ باستان . . .
اگر چه دلم بود از آن با مزه — همی کاشتم تخم رنج و بزه
از آن تخم کشتن پشیمان شدم — زبانرا و دل را گره بر زدم
نگویم کنون نامهای دروغ — سخن را ز گفتار ندهم فروغ
نکارم کنون تخم رنج و گناه — که آمد سپیدی بجای سیاه
دلم سیر گشت از فریدون گرد — سر ازآن چه کو تخت ضحاك برد
گرفتم دل از ملکت کیقباد — همان تخت کاوس کی بر دباد
ندانم چه خواهد بدن جز عذاب — ز کیخسرو و جنگ افراسیاب
برین می سزد گر بخندد خرد — زمن خود کجا کی پسندد خرد
که یک نیمه از عمر خود کم کنم — جهانی پر از نام رستم کنم
دلم گشت سیر و گرفتم ملال — هم از گیو وطوس و هم از پور زال
بخستم ز سهراب و اسفندیار — نشستم بر این بارهٔ راهوار . . .
کنون گر مرا روز چندی بقاست — دگر نسپرم جز همه راه راست
نگویم دگر داستان ملوك — دلم سیر شد ز آستان ملوك
نگویم سخنهای بیهوده هیچ — ببیهوده گفتن نگیرم بسیچ
که آن داستانها دروغ ست پاك — دو صد زان نیرزد بیك مشت خاك
چه باشد سخنهای برساخته — شب و روز ز اندیشه پرداخته
ز پیغمبران گفت باید سخن — که جز راستیشان نبد بیخ و بن . . .
بگوئیم اکنون یکی داستان — ولیکن نه از گفتهٔ باستان
که از گفتهٔ ربّ داد آفرین — که زیبد مراورا زداد آفرین

**ظلم و اعتساف**

در قرن پنجم وششم با آنکه حکومتهای نسبةً قوی در ایران ایجاد شده بود، با آنحال باید آنرا دورهٔ قتل و غارت و آزار و ناامنی دانست . در تمام این دورهٔ ممتد کمتر وقتی بود که ایرانیان روی آرامش ببینند . قتل وغارتهای پیاپی وآزارها وتخطی‌بمال وجان مردم امری معتاد شده بود واین وضع آرامش‌باطنی ایرانیان واعتمادی راکه میان‌آنان‌بود، بتدریج ازبین بردو بهرسرکش‌خودخواهی‌اجازه‌داد که هرگاه‌بخواهددست‌بآزارمردمان بگشاید. درکتب تاریخ وادب فارسی وعربی‌حکایات وسرگذشتها واشارات بسیاری حاکی از این آزارهای پیاپی دیده میشود. ملکشاه روزی‌متظلمی راگریان دید. ازو سبب شکایت وگریه‌بپرسید. گفت خربزه‌یی بچند درهم خریدم تا از ربح آن چیزی برای عیال خود برم واصل سرمایه را هم بدست بازآرم . ترکی آنرا از من گرفت و رفت . اواز بدبختی من می‌خندید ومن ازجور اوگریان بودم . این هنگام هنوزآغاز رسیدن خربزه بود و چیزی از آن بشهر نیاورده بودند . سلطان بیکی از خواص خود گفت‌هوس خربزه دارم . آن‌مرد بطلب خربزه برخاست تا یکی ازامرا بدوگفت نزد من‌خربزه‌یی هست که غلام من‌آورده است .چون ملکشاه‌ازاین‌حال آگهی‌یافت شاکی را بخواند وگفت دست این‌امیر را بگیر . او مملوك منست ومن او را بتو بخشیدم . آن امیر خود را بسیصد دینار خرید تا ازچنگ آن مرد رها شد [1].

این نمونهٔ کوچکی از جور وتصرف‌ترکان دراموال‌مردم بود . درعهد سنجر کار این درازدستیها بجنگ‌ها وکشتارهای بزرگ میانجامید. مثلاً درهمین دوره که طوایف قرلق درنواحی سمرقند صاحب مواشی ومال و مکنت بسیارشده‌بودند، امراء سنجر برای‌آنکه‌ازآن‌اموال ومواشی‌بهره‌یی‌بر گیرند، سنجرراوادار بقلع‌وقمع‌آنان‌کردند وبسرقت دارایی و زنان وفرزندان‌آنان‌دست‌یازیدند. قرلقیان ناگزیر شدند پنجهزار شتر و پنجهزار اسب و پنجاه هزار گوسفندتقبل کنند تا ازشر لشکریان سنجر دراماان بمانند لیکن سنجر این پیشنهاد را نپذیرفت وقرلقیان ناگزیر ازسمرقند کوچ کردند و بخدمت گورخان ختایی صاحب ختا وختن پیوستند واورا درتجاوز بماوراءالنهر یاری

۱ـ کتاب تاریخ دولة آل سلجوق ص ٦٤ـ٦٥

دادند و بر اثر همین حمله است که چندین هزار تن از لشکریان اسلام در جنگ قطوان طعمهٔ شمشیر کفار شدند[۱].

راوندی گوید چون جملهٔ جهان سنجر را مسلم شد «امرای دولت وحشم او در مهلت ایام دولت وفسحت اسباب نعمت طاغی‌وباغی شدند، وچون دستی بالای دست خود ندیدند، دست تطاول از آستین بیرون کشیدند،وبر رعایا ستم آغاز نهادند ... بی‌رسمیها درماوراءالنهر آغاز کردند. درشهور سنهٔ خمس وثلثین [وخمس مأیة] که سلطان از دارالملک مرو بسمرقند شد، بمطالعهٔ ولایت، که بدان طرف بعیدالعهد شده بود، و کارهاازنسق بیفتاده، ونیز آوازهٔ کافر خطای بود که‌قصد بلاداسلام می کنند. ولایت ماوراءالنهر از وطأت لشکر خراسان و ناهمواری حشم و اتباع ایشان بستوه آمدند،وخیل خرلق که بارهامنهزم ومنکوب شده بودند ، ازایشان مقدمان آن‌نواحی درمرّ کس‌فرستادند باستدعای کافر . مثل: کفی‌بک‌داءً ان‌تری‌الموت شافیاً. مصراع: بخشای برآنک راحتش مرگ بود ، واین لشکر همچنان برسربغی وغلوای خویش ، ودر دماغ مصوّر که در جهان کس قوت مقاومت ما ندارد ، صد هزار سوار عرض دادند ولاف مایی ومنی زدند...»[۲]

همین جور و اعتساف عمال دولت سلجوقی یکبار دیگر بلای سهمناک‌تری را برسرایرانیان گماشت وآن مصیبت‌هائلهٔ غزانست که‌پیش‌ازحملهٔ‌مغولان ازبزرگترین مصیبتها بوده‌است و در بارهٔ این بلای سخت پیش ازین سخن گفته ایم. حملهٔ غزان زیانهای بزرگ‌اقتصادی واجتماعی‌برای‌خراسان و کرمان دربرداشت وقتلها وغارتها وویرانیها ونابسامانیهای بسیاربارآورد وبسی ازبلادمعروف را باخاک یکسان نمودو علما وفضلای آنها راازدم‌شمشیر گذارند و کتابخانهای آن‌بلادرا طعمهٔ‌حریق کرد.

بعد از زوال دولت سنجر تمام خراسان و کرمان و گرگان سالها دستخوش نهب وغارت غلامان امارت جوی وغزان‌وطوایف‌زردپوست وسپاهیان سفاک وخون

۱ــ تاریخ دولة آل سلجوق ص ۲۰۳

۲ــ راحة‌الصدور راوندی ص ۱۷۱ — ۱۷۲

آشام خوارزم‌بود که چنانکه دیده‌ایم‌غالباً ازمیان قبایل زردپوست‌جمع‌آوری میشدند. درتمام این‌مدت شهرها هرچند گاه یکبار ازدست اسیری سفاك بیرون میآمد ودر کف اسارت جوی خونخواردیگری میافتاد. خلق خدادراین گیرودار بعنوان غنائمی‌حلال ومباح مورد استفادهٔ عده‌یی غارتگر سبک مغز وآدمی‌کش قرار می گرفتند. تاراج و آزار وایذاء وهتک نوامیس وقتل رجال‌امری عادی بود واین وضع دشوار روزبروز از شمارهٔ ساکنان خراسان میکاست و بر ویرانیها می‌افزود. نموداری از این همه مصائب‌دربارهٔ ناحیهٔ‌بیهق که‌اتفاقاً ازنواحی‌دیگر بمراتب کمتردستخوش‌قتل‌ونهب‌و ویرانی و آزار گردیده است ذکر میشود. دراین ناحیه بعد از زوال دولت سنجر و ضمن لشکر کشیهای امرای خوارزم، قتلها و غارتهای پیاپی اتفاق افتادو دربعضی ازقصبات شمارهٔ ساکنان از هزارتن بهفده تن تنزل کرد. علی‌بن زید بیهقی میگوید: «واقعهٔ، آمدن خوارزمشاه ینالتکین‌بن محمد[1] وحصاردادن وجنگ‌پیوستن و تخریب نواحی وازعاج مردم از رساتیق من‌غرة شوال سنة ثمان واربعین الی‌منتصف صفر سنة تسع واربعین وخمسمائة، ودرین مدت قتال متواتر بود وقحط متقاطر وبلامتراکم، دوبهر درین سال ازمردم سرناحیت بیهق هلاك شدند، دردیه راز هزار شخص بود، هفده مرد بیش نماند، ودردیه باغن همچنان، ودردیه ششتمد وربع زمیج همچنان، و بعد ازین در سنهٔ تسع واربعین و سنهٔ خمسین و خمسمائة قحط و وبا افتاد و طعام عزیز شد، چنین حکایت کردند... که روزبود که زیادت از پنجاه جنازه بمقابر نقل می‌کردند وآثار خرابی وقلت مردم بر شهر و نواحی ظاهراست!»[2]

و هم این مؤلف میگوید که خوارزمشاه ینالتکین‌بن محمد بقریهٔ فریومد بیهق تاختن برد وآنجا را غارت کرد و آن درخت که زردشت کشته بود بسوخت در سال ۵۳۹، ودردیه داورزن پانزده تن‌را بهلاکت‌رسانید وازآنجا بدیه دیوره آمد وسه‌روز

۱- وی از برادران اتسز بوده است. رجوع شودبحواشی تاریخ بیهق ازمرحوم احمد بهمنیار ص ۳۲۱

۲- تاریخ بیهق ص ۲۷۱

آنجا بود ، و از غارت و سبی ذراری امتناع نفرمود »[۱] و بروایت ابن اثیر ناحیهٔ بیهق درسال ۵۳۶ نیز که اتسز بر اثر شکست سنجراز کفارختا بخراسان تاخته بود، دچار نهب و غارت وقتل و آزار خوارزمیان قرار گرفت و خوارزمیان در آن سال با بیشتر ازنواحی خراسان همین معامله را کردند[۲].

درسایر نواحی خراسان نیز همین وضع یعنی قتل عام و غارت و آزار مردم و خالی شدن قراء و قصبات ازمردم امری معتاد شده بود. محمدبن منور گوید در آن وقت « کی حادثهٔ غز بیفتاد ، بیشتر از فرزندان شیخ [ابوسعیدابوالخیر] درآن حادثه شهید گشتند،چنانک درمیهنه ازصلب شیخ ما قدس‌الله روحه‌العزیز صدو پانزده کس از شکنجه وزخم تیغ کشته شدند،بیرون آنک بعدازاین حادثه بماهی دوسه دربیماری و وبای و قحط، کی سبب این حوادث بیشتر ایشان بودند، وفات‌یافتند واهل میهنه همچنین ، وفساد آن‌بود که درجلاء کلی بودند ومیهنه خالی مانده و آنچ از مردمان میهنه بودند متفرق بودند تا بعداز آن بسالی دوسه درویشی چندبازآمدند وحصار کی خراب کی در میهنه بود عمارت کرده بودند و درآنجا متوطن گشتند وازآن حصار تا بمشهد شیخ مسافتی باشد نیک دور. »[۳] و چند سال پیشتر از این واقعه یعنی بعد از شکست سنجر از ترکان ختاهم‌اتسز آشفتگی وضع خراسان راوسیلهٔ حمله بآن سامان قرار داده و بقصد غارت باین ناحیهٔ ستمکشیده آمده بود لیکن بدعوی محمد بن منور ببرکت کرامات شیخ ازسرآن‌قریه‌درگذشت[۴].

وضع عراق نیز دراین دوره خاصه دردورهٔ هرج و مرج بعد از ملکشاه تاحملهٔ مغول‌چندان باخراسان فرق نداشت. تنها تفاوت در آن بود که به حملهٔ غزان وحشی وخونخوار دچار نشده بود و گرنه ترکمانان سلجوقی و بعد از آنان غلامان ترک و

---

۱ــ ایضاً ص ۲۷۲

۲ـ کامل‌التواریخ ابن‌الاثیر حوادث سال ۵۳۶

۳ـ اسرارالتوحید چاپ نگارندهٔ این کتاب ص ۳۸۶

٤ـ ایضاً ص ۳۸٤-۳۸۵

خوارزمیان درطول یک قرن‌ونیم دمار ازروزگارعراقیان برآورده ومردم این قسمت ثروتمند را بخاک سیاه نشانده بودند.

با آنکه طغرل بیک هنگام تسلط بر نیشابور ( رمضان سال ۴۲۹ ) ترکمانان را که اصرار بغارت آن شهر پر ثروت داشته وبا طغرل بیک دراین باره مناقشهٔسخت میکردهاند ، بلطایف الحیل از غارت آنشهر باز داشته بود ، لیکن هنگام تسلطبربلاد عراق، او وسپاهیانش از هیچ بدکاری وظلم ابا نکردند .

طغرل در عراق بر خزائن ودفائن دیلمان دست یافت و آنرا بباد تاراج داد [۱] و او وابراهیم‌بن ینال‌در تمام بلاد عراق تا حدود قرمیسین (کرمانشاه) بتاخت وتاز و بر انداختن‌امرای‌ایرانی که‌در این‌سرزمین‌وسیع حکومت میکردهاند سرگرم شدند.

برای‌آنکه میزان ستم وجور وفساد ترکمانان‌را درعراق دریابیم کافیست که بنقل قول عمادالدین محمدبن حامدالاصفهانی صاحب کتاب تاریخ دولة آل سلجوق دراین باره پردازیم که گفته است : « ولم یترك الترك ورداً الاّ شفهوه ولاحسناً الاّ شوهوه ، ولا ناراً الاّ ارشّوها ولاداراً الاّشعّثوها، ولا عصمةً الارفعوها، ولا وصمةً الاّ وضعوها . و اجفل الملوك من خوف اقدامهم ، وتنحوّا من طریق ضرامهم ، فما جاؤا الی بلدة الا ملکوا مالکها ، وملاؤا مسالکها ، وارعبوا ساکنیها، واسکنوها الرعب ، وغلبوا ولاتها و ولوها الغلب ، وازوروا الی‌الزوراء ، و أشاعوا مدّالید بالغارةالشعواء » [۲].

بدبختی‌عراق مخصوصاًدرآن‌بود که‌بیشترمردم‌آنراترکمانان‌وخراسانیان مردم «بددین» و «بد مذهب» میدانستند و بهمین سبب هم از قبول آنان برای همکاری با خود امتناع داشتند [۳] و پیداست که با چنین مردمی بغیر ازآن رفتاری پیش میگرفتند که در خراسان پیش گرفته بودند .

۱ ـ تاریخ دولة آل سلجوق ص ۸

۲ ـ ایضاً ص ۹

۳ ـ سیاستنامه چاپ مرحوم عباس اقبال آشتیانی از ص ۲۰۱ ببعد

بعد از دورهٔ سلاجقهٔ بزرگ ، که بهر حال دورهٔ آرامش ونظم بوده وسطوت نظام الملکی ازآزردن مردم آن سامان تاحدی جلوگیری میکرده است، یعنی ازدورهٔ جانشینان ملکشاه ، عراقیان مصائب گوناگونی را تحمل کردند . اختلافات و کشاکشهای شدید برکیارق با محمود ومحاصرهٔ اصفهان ومبارزات محمدوبرکیارق با یکدیگر، واین هردو برادرباسرکشان سلجوقی دیگر، باعث شدکه‌شهرهای‌عراق تا استقرار مجدد وضع سلطنت سلاجقه هرچندیکبار پی‌سپرقوای‌سلجوقی شود .

بعد از ضعف سلاجقهٔ‌عراق چنانکه میدانیم‌امرای مختلف آنان هر یک‌دستگاهی ترتیب داده بودند وغالباً میان آنان‌ازیک طرف ، ومیان‌شاهان وشاهزادگان‌سلجوقی، وبین سلاطین‌سلجوقی وامرای طاغی‌ازجانب دیگر کشاکش‌وتزاع دائر بود ودراین جنگها ومبارزات برمردم بیدادها میرفت وغارتها وفسادها صورت میگرفت .

برای ذکر نمونه یی از این محنت‌هاومصائب‌خلق و ظلمهاو ناجوانمردیها، اینک فجایعی راکه بدست بندگان اتابک محمدبن ایلدگز در پارس وعراق صورت گرفت‌نقل‌میکنیم . راوندی گوید[1] که‌اتابک پهلوان‌محمدبن ایلدگز همهٔ‌امرای‌عراق وپارس وآذربایجان را از میان بردوشصت‌هفتاد تن‌ازبندگان درمملکت نصب‌فرمود « و این بندگان را از نهب وغارت پارس واموال آن نواحی ممکّن ومحتشم‌ومحترم کرد وچند بار بنفس‌نفیس‌خود بذان صوب حرکت فرموذ ودوسه باررکاب‌همایون خداوند عالم سلطان اعظم برنجانیذ ... و آن شوم حرکتی بوذ که استیصال‌خانهای مسلمانان در آن نواحی‌بوذ، و نراجع باعراق گردیذ، و ببهانهٔ خوارزمیان همین بندگان با عراق همان کردندوسرهای خویش وخان و مان بدست خودبرباذ داذند، و شنیذم در میان نهب‌ها و آنچ ازغارت پارس آورده بودند جامهٔ خوابی باصفهان از بار بر گرفتند، کودکی دوسه ماهه مرده ازمیان جامهٔ خواب بدرافتاذ! وهمچنین دیذم که مصاحف و کتب وقفی که‌ازمدارس‌ودارالکتبهاغارت کرده بودنددرهمدان بنقاشان میفرستاذند و ذکر وقف محو میکردندونام والقاب آن ظالمان برآن‌نقش میزدند و بیکدیگر تحفه میساختند! و فساد آشکارا برعراق ازآن شدکه از ترکان

۱ - راحةالصدور راوندی ص ۳۳۵ - ۳۳۶

هروشاقی که بر ولایتی استیلا می‌یافت قانونی ازسیر آباواسلاف نمی‌دانست‌در پادشاهی که برآن برود ، هرچ میخواست و میرفت میکرد تا کار بدان رسید ، و آن اتابک سعید ملکی معمور از مزاحم دور میدید ، نمیاندیشید که کار بذین رسذ ، آرایش مملکت درحال میجست ومیگفت درمآل همچنین بماند . »

خوارزمیان هم در دورهٔ تسلط خود برعراق وهمچنین‌در مدتی که باسلاجقهٔ عراق در زدوخورد بودند، برمردم خراسان وعراق بیداد گریهای‌وحشیانه کردندو نمونه‌یی از آنرا پیش از این دربارهٔ ناحیهٔ بیهق دیده‌ایم . سربازان سلاطین‌خوارزم، که بیشتر آنان از قبایل خونخوار زردپوست فراهم میآمدند درکشتار وآزار ونهب وغارت‌بلاد اسلامی عراق‌همان عمل‌را انجام میدادند، که‌ممکن بود از قبایل وحشی غیر مسلمان سرزند . خانه ها را تفتیش میکردند ، دیوار ها را در جستجوی گنج می‌شکافتند ، آشیانهای مردم بدبخت را ویران مینمودند ؛ زروسیم وگوهر و حتی اثاث البیت و اغنام و احشام را بغارت میبردند ، و از همهٔ اینها بدتر آنکه با نهایت تعجب می‌بینیم در بعضی از بلاد زنان وفرزندان مردم ستمدیدهٔعراق را هم باسارت میبردند ! و این فجایع را نه تنها در شهرهایی که سرراه لشکرکشی آنان بود انجام میدادند،بلکه ببعضی از بلاد هم فقط بقصد غارت‌روی می‌آوردند وبعد از قتل‌وغارت شعواء از آنجا باز میگشتند ! مثلا یکی از سرداران ایل ارسلان خوارزمشاه یعنی اینانج که طبرك را در محاصره داشت ناگهان « روی با بهروزنگان نهاد که لشکر خوارزم میخواستند تا غارتی کنند و بازگردند . . . لشکر خوارزم درولایت ابهر و قزوین بی رسمی بسیار کردند و فرزندان مسلمانان بغارت و بردگی بردند وقرب‌دو هزار شتر رنگ [1] از در قزوین براندند وبخوارزم بازگشتند »[2] و همین سردار میان ری وساوه ومزدقان نیز بهمین روش بسیار خرابی کرد [3] .

بعد از ایل ارسلان سلطان علاء الدین تکش هم در لشکرکشی خود بعراق

۱ - شتر رنگ : شتری‌که برای نتاج نگاه دارند .

۲ - راحة‌الصدور ص ۲۹٤

۳ - ایضاً ص ۲۹٦

سنت خوارزمیان را دنبال کرد واز هیچگونه قتل وآزار وظلم وفسادخودداری ننمود. راوندی گوید[۱] که چون سلطان تکش طغرل بن ارسلان را بر انداخت و بر عراق مستولی شد عراقیان را خوار و خاکسار داشت ومالهای عراق بکلی برداشت و اثر آبادانی نگذاشت و کسان او ظلمهای عجیب ونوظهور برروستائیان ومردم ضعیف روا میداشتند و در ری چنان بیداد و ظلمی از آنان دیده شد که «آن بی رحمی در بلاد اسلام کسی نکرده بود که برخون ومال مسلمانان هیچ ابقا نکند» . یکی از بدبختی های مردم عراق در این گیرودار آن بود که غلامان ترك نژادی که در دستگاه سلاجقه و اتابکان بسر میبرده و پیش از این وقایع مردم بی سامان را بعناوین مختلف مورد تعرض وآزار قرار میداده‌اند ، چون خوارزمیان را مستولی دیدند با آنان در غارت و یغما همداستان شدند . این « قرا غلامان عراق یک سواره و دو سواره با خوارزمیان ایستادند وراه ظلم وخرابی کردن بدیشان نمودند و هرجا که دیهی مانده بوذ چهارپاش می راندند و روستایی گلیم در دوش از پس می شذ تا پیش او گاو میکشتند و کباب میکردند و روستایی جگر میخورد !» [۲]. بدتروعجیب تر از کاراین قراغلامان آشنا کش خیانت ائمهٔ دین و عمال شرع مبین بود که آنان نیز با خوارزمیان دیو سرشت یاوریها میکرده ودر کارآنان راهنمایی‌ها و گره گشایی‌هامینموده‌اندو کار عراق از دست «ائمهٔ بد دین و ظالمان ترکان بدین رسیذ که بیرون از آنک اعمال دیوانی را رعایت نمیکردند، امور شرعی از قضا و تدریس وتولیت ونظر واوقاف هم به‌اقطاع کردند، و در هر شهری چنین بی دیانتان را مستولی کردند» مثلاً نورالدین کُکجه از عمال تکش در همدان با آنکه تعهد عدل و نصفت کرده بود ، از مردم بعناوین مختلف مال می ستاند و « این همه ظلم بارشاد قاضی زنجانی بوذ، آن روباه سیاه دین تباه‌پر گناه ، ابلیس درصورت‌ادریس، سرتا پا تلبیس، که بسبب قضابر املاك واموال مردم اطلاع داشت، خاطر بر گماشت وهر کسی را سررشتهٔ بدست عوانان میداد تا

۱ - راحة‌الصدور ص ۳۷۵ - ۳۸۶

۲ - ایضاً ص ۳۷۷

عصمت از اموال واملاك مسلمانان برخاست »[۱] .

از امثال همین ظلمهای بیشمارست بیدادگری «میاجق» در کاشان که او هم از سران سپاه خوارزم بوده است . وی کار ظلم را بجایی کشانیده بود که «چون برروی زمین چیزی نماند خانها میشکافتند وزیر زمین می کندند وخبایای زمین و کنوز دفین برمی آوردند چنانک مردم متعجب ماندند ، که ایشان در سرایی می رفتند و چاهی می کندند وبرسر گنجی‌راه‌میبردند.ودرراوند.. .بزرگی یگانه وپیشوایی درین‌زمانه بود، بهاءالدین ابوالعلا، که‌حسب ونسب‌واموال موروث ومکتسب داشت، از خانهٔ او بخروارها زر ونقره بیرون بردند وجایی بشکافتند اموال عادی ظاهر شد، نردبانی نقرگین و امثال این ، او مردی لطیف بوذ و ظریف ، یکی را گفت ای جوان سؤالی دارم جواب ده تا این مالها برشما حلال کنم . ازهفده پدر این سرا بمیراث‌بمن‌رسیده وده بار عمارت‌فرموذم وبه بدست پیموذم ، ازین نشانی ندیذم وبذین‌نهانی نرسیذم. تو این می‌چه دانی و چون می توانی ؟ خوارزمی گفت ای دانشمند با تو راست بگویم . این دنیا مردارست‌وسگ بوی بمردار نیکو برذ ، این سخن شفای آن‌بزرگ شد و دل خوش کرد، وخوارزمیان چهارپای آن ولایت و مالها بخوارزم فرستادند ، و غزان در خراسان آن بی رسمی‌نکردند و آن بی رحمی ننمودند که خوارزمیان با عراقیان از خون بناحق وظلم و نهب و خرابی ، واگر بشرح نوشته آید ده کتاب چنین باشد »[۲] .

براثر ظلم وبیداد سلاطین ، با همهٔ اسرافها و تبذیرهایی که داشتند ، غالباً خزانهای آنان معمور ومغمور باصناف اموال بوده‌است . مثلاً سلطان محمدبن ملکشاه با همهٔ جنگها و جدالهای خود غیر از انواع جواهر واموال وظرائف هجده میلیون دینار نقد در خزانه داشت[۳] .

اتابکان و امراء هم هر یک برای خود دستگاه وخزانهٔ خاص داشتند واز راه

---

۱ــ راحة‌الصدور ص ۳۹۲
۲ - راحة الصدور ص ۳۹۳- ۳۹٤
۳ ـ اخبارالدولة‌السلجوقیه ص ۹۸

جور و غصب اموال فراوان گرد می‌آوردند و از آن اموال‌حرام هر گاه میخواستند بخششها و تکلّفها میکردند مثلاً امیر عزّ الدین ستمازابن الحرامی در یک مهمانی ١٥٠٠٠٠ دینار اصفهانی خرج کرد [١].

متغلّبان ترک نه تنها هنگام فتح بلاد یا شکستن دستهٔ مخالف خودبهانهٔ تازه‌یی برای غارت می یافتند بلکه هر وقت حاجتی بمال و مکنت و افزایش ثروت احساس میکردند بی مقدمه و بی گناه بر سر عده‌یی میتاختند وآنان را طعمهٔ شمشیر میکردند و اموالشان رابباد غارت میدادند واگر چه همجنسان‌آنان هم ازاین معاملات بی‌نصیب نمی‌ماندند، لیکن‌بدبختی‌بیشتر بهرهٔ «تاجیکان» ستم‌رسیده‌بود . یک داستان ازاینگونه اعمال ترکان اینست « ... درکرمان مجال مردم تنگ شده بودو وجوه دواوین اندك و ترکان گرسنه وبی‌نوا، چون تاجیکان را دیدند در خیش خانهٔ عیش‌خزیده، و درّاعهٔ وقار بر کشیده، و صدرهٔ طیش بر گزیده، پنداشتند که مالی ومنالی دارند و بترکان‌نمی‌دهند ، روزی درخدمت‌اتابک[٢] گفتند که در جیرفت مالش ترکان‌دادیم، اینجا نوبت تاجیکانست ، اتابک درین سخن انکاری ننمود و ترکان سکوت اورا از غایت رضا پنداشتند و روز سه شنبه سیزدهم تیر ماه سنهٔ ثمان وستین [وخمسمائه] تورانشاه بصحرای دشت خام بیرون رفت و اکثر تاجیکان درخدمت، ترکان حمله کردندودرپیش‌اتابک وملک ، وزیرظهیرالدین و نصیرالدین‌ابوالقاسم وشهاب‌الدین کیا محمد وخواجه علی خطیب وسابق الدین زوارهٔ وفخر الاسلام وشرف کوبنانی را که از ارکان مملکت و امناء ملت و انصار دولت بودند در تیغ کشیدند و پاره پاره کردند ... از ین حرکت شهر بهم بر آمد و باقی تاجیکان بگریختند و ترکان در منازل مقتولان افتادند وغارت کردند ...» [٣].

برای این احوال نظایر بی‌شمار میتوان یافت و ذکر همهٔ آن اشارات که درکتب مختلف قرن ششم فراوانست مایهٔ ملال خواننده میشود و عجب در آنست

١ ـ اخبارالدولة السلجوقیة ص ١٥٦
٢ ـ یعنی اتابک محمد که ازفارس بکرمان آمده بود
٣ ـ بدایع الازمان فی وقایع کرمان ص ٨٦

که بعضی از ظلمهٔ این عهد برای غارت و چپاول مردم بهانه‌های دینی میتراشیدند مثلاً مؤیدالدین ابن‌القصاب وزیر خلیفهٔ بغداد که خوزستان را در حکم داشت قوانینی ظالمانه گذاشت و بر دهقانان بیداد گریها روا داشت و ازآنان ، قبالهامی بخواست و می گفت زمین از آن امیر المؤمنین است ، کسی کبا شذ که ملک دارذ ... ومال مصالح بدور او قانونی شذ وچه دون همت پاذشاهی بوذ که بمال ایتام وسیم بیوه رغبت نمایذ ... »[۱]

بسیاری دیگر از امرا هم هر روز در اندیشهٔ آن بودند که بچه عنوان و راه نوی مال ومکنت خلق رابربایندمانند راههایی که غزان وبعد از ایشان عمال اتابکان سلغری و شبانکارگان در کرمان اندیشیده و رسوم تازه و بدعتهایی گذاشته بودند.[۲]

با این ظلمها و عدوانهای بیحساب و با نا امنیها وبی‌سامانی روزگار هیچکس را بر مال و ثروت خود اعتماد و اطمینان نمی‌ماند واگر کسی میخواست دسترنج خود راازشرّ اعادی مصون دارد جز دل خاک ملجائی نمی‌شناخت.

بااین‌جورها وعدوانها که غلامان وقبایل‌ترک بر ایرانیان میکردند نام«ترک» برای‌جور واعتساف وآزاروقتل وغارت علَم شد واز این راه ترکیباتی درزبان فارسی پدید آمد مانند «ترکتاز» که بمعنی‌حمله‌و هجوم‌مقرون‌بقتل‌و غارت‌وویرانی‌استعمال‌شده است و «ترکی» با یاء مصدری بمعنی ظلم و عدوان بی‌حساب واز همین معنی‌مصادر مرکبی مانند «ترکی رفتن» بمعنی جریان ظلم وعدوان و «ترکی کردن» بمعنی‌ظلم کردن و همچنین بمعنی «سفاهت کردن» وامثال اینها چنانکه درابیات ذیل می‌بینیم:

* می نبینید آن سفیهانی که ترکی کرده‌اند
همچوچشم تنگ ترکان گور ایشان‌تنگ‌وتار
(سنائی)

* با این همه ما را به ازین داشت توانی
پنهان زخوی ترکی ما را به ازین دار

---

۱ ـ راحة‌الصدور ص ۳۸۱ - ۳۸۲
۲ ـ المضاف الی‌بدایع الازمان ص ۱۲ و۱۸ - ۲۲

ترکانه یکی آتش از جور بر افروز
در بنگه ما زن نه گنه سان نه گنه کار

(سنائی)

* کس نداند تا چه ترکی میرود با جهان از طرهٔ هندوی تو
* عافیت وقتی ار بقاعده بود ترکتاز غم تو آن بر داشت

(مجیرالدین بیلقانی)

* ترکتازی کنیم و درشکنیم نفس زنگی مزاج را بازار

(سنائی)

* روز قیامت ز من این ترکتاز باز بپرسند و بپرسند باز

(نظامی)

* چون موی زنگیم سیه و کوتهست روز
از ترکتاز هندوی آشوب گسترش

(خاقانی)

* همچو ترکان تنگ چشم آمد فلک زآن بود بر جان من یغمای او

(جمال الدین اصفهانی)

* ترکی صفتی وفای من نیست ترکانه سخن سزای من نیست
هر کز نسب بلند زاید او را سخن بلند باید

(نظامی)

با چنین وضع نا بسامانی که تسلط ترکان وترکتاز آنان در ایران پیش‌آورده بود ، جای شگفتی نیست که در آثار نویسندگان و شاعران آن عهد ، حتی شاعرانی که سمت مداحی بسیاری از همین امیران زرد پوست را داشته اند ، بشکایت های گوناگون از نابسامانی اوضاعی که پدید آورده‌اند، باز خوریم :

خاقانی‌درابیات ذیل‌وضع «ملک عجم» را که طعمهٔ ترکان‌ودستخوش ترکتاز آنان بوده است با بیان فصیح خود چه خوب وصف کرده است :

ملک عجم چو طعمهٔ ترکان اعجمی است　　عاقل کجا بساط تمنا بر افگند
تن گرچه‌سووواکمک[1] ازیشان‌طلب کند　　کی مهر شه باتسز و بغرا بر افگند
زال ارچه موی چون پر زاغ آرزو کند　　بر زاغ کی محبت عنقا بر افگند
یعقوب هم بدیدهٔ معنی بود ضریر　　گر مهر یوسفی بیهودا بر افگند
بهرام ننگرد ببراهام چون نظر　　بر خان و خوان لنبک سقا بر افگند

و ناصر شمس معروف به« کافرک غزنین » در دو بیت وضع مملکتی را که در دست ترکان بود نیکوبیان کرده است اینک‌بیت نخستین آن وبرای‌بیت دوم‌به‌لباب‌الالباب مراجعه شود:

تا ولایت‌بدست ترکانست　　مرد آزاده بی‌زرو نانست...[2]

و این سنائی است که با تأثر از غلبه های پیاپی امیران ترک که هریک با القاب‌امید انگیز چند روز بر خلق غارت زده حکومت میکرده و بزودی جای خود را بدیگران میسپرده‌اند ، سخن میگوید و کسانی راکه بدولت های ناپایدار آنان دلگرم شده اند با فصاحت سحبانی خود سرزنش میکند :

می نبینید آن سفیهانی که ترکی کرده اند
همچو چشم تنگ‌ترکان گور ایشان‌تنگ‌وتار
بنگرید آن جعدشان ازخاک‌چون‌پشت کشف
بنگرید آن رویشان ازچین چو پشت سوسمار

سر بخاك آورد امروز آنکه افسر بوددی
تن بدوزخ برد امسال آنکه گردن[3] بود پار
ننگ ناید مر شما را زین سگان پر فساد ،
دل نگیرد مر شما را زین خران بی فسار؟

---

۱ ـ سو: آب. اکمک: نان
۲ ـ لباب‌الالباب ج۲ ص ۲۹۷
۳ ـ گردن : رئیس قوم

این یکی گه‌زین دین و کفر را زاو رنگ وبوی
وآندگر گه فخر ملک‌وملک را زو ننگ وعار

این یکی کافی ولیکن فاش را از اعتقاد
وآندگر شافی و لیکن فاش کاف از اضطرار

زین یکی ناصر عبادالله خلقی ترت و مرت
وز دگر حافظ بلادالله جهانی تار و مار

پاسبانان تو اند این سگ پرستان همچو سگ
هست مرداران ایشان هم بدیشان واگذار

اندرین زندان بر این دندان زنان سگ صفت
روزکی چند ای‌ستمکش صبر کن دندان فشار

تا ببینی روی آنمردم کشان چون زعفران
تا ببینی روی آن محنت کشان چون گل انار

گر چه آدم صورتان سگ صفت مستولیند
هم‌کنون بینند کاز میدان دل عیار وار

جوهر آدم برون تازد برآرد ناگهان
از سگان آدمی کیمخت خر مردم دمار

گر مخالف خواهی ای مهدی درآ از آسمان
ور موافق خواهی ای دجال یک ره سر برآر

یک‌طپانچهٔ‌مرگ‌وزین‌مردارخواران‌یک‌جهان
یک صدای‌صوروزین فرعون طبعان صد هزار

باش تا از صدمت صور سرافیلی شود
صورت خوبت نهان و سیرت زشت آشکار

تا ببینی موری آن خس را که میدانی امیر
تا ببینی گرگی آن سگ را که میخوانی عیار

باش تا بر باد بینی خان رای ورای خان
باش تا در خاك بینی شرّ شور و شورشار

وباز همین‌شاعراستاد ازآشفتگی اوضاع خراسان‌در دورهٔ تسلط ترکمانان بااشاره بعدل و داد پادشاه غزنین سخن گفته است :

قدر شه غزنین که شناسد بحقیقت آنراکه باحوال خراسان خبری‌نیست

و پیش ازو نیز ناصر خسرو شاعر بزرگ اسمعیلی مذهب علت بدبختی های خراسانیان را در دولت ترکمانان و سبب گرفتاری آنانرا بر دست «ینال» و «تکین» آن دانسته است که بحبل دین متمسك نشدند و ازینروی‌چون قوم عاد ببلای‌آسمانی ترکان گرفتار آمدند :

خراسانیان گر نجستند دین بتر ز این که خودشان گرفتی مگیر
به پیش ینال وتکین چون رهی دوانند یکسر غنی و فقیر
چو عادند وترکان چو باد عقیم بدین باد گشتند ریگ هبیر [1]

لیکن این شاعر پاك اعتقاد با اینهمه مصائبی که بر خراسانیان و ایرانیان روی آورده از عاقبت کار نومید نبود و همزمانان خودرا بدینگونه تسلی میدادو میگفت:

هرچند مهار خلق بگرفتند امروز تکین و ایلك و بیغو
نومید مشو زرحمت یزدان سبحانك لا اله الاّ هو

هنگامیکه غلامان‌بی‌شمار سنجروامرای پر طمطراق او که با القاب گوناگون خود برمردم بی‌سامان خراسان وماوراءالنهر آنهمه جور واعتساف روا میداشتند، در جنگ غز بدان رسوایی شکست‌یافتند، شاعری بنام حکیم کوشککی قائنی این‌ابیات را دربارهٔ آنان سرود [2] :

ایا شمشیر زن ترکان پر دل بنسبت از فی و تاتار و کوشان

۱ ـ هبیر : ریگستان هموارکه گرداگردش‌بلند بود .
۲ ـ لباب‌الالباب ج ۲ ص ۱۷٤

یکایک در خراسان پروریده بناز و نعمت و دولت تن آسان
شما را پادشاه هفت کشور رسانیده بمیری از نخاسان
بروز کودکی خفته که ومه بسی در پیش دوکان رواسان
بهر شهری زنام غز شنودن شده چون دیو از آهن هراسان
فلک کفران نعمت های سنجر طلب کرد از شما نا حق شناسان
زهی درماندگان بی حمیت زهی خر بندگان نا سپاسان
کسی خودزادو بودوملک واقطاع چنین بیرون دهد ازدست آسان؟!

این امیران بی حمیت را که جز کشتن و غارت و ایذاء و آزار هنری نبود، اثیرالدین اخسیکتی در دو بیت ذیل خوب وصف کرده است :

چو تیغ چوبین در عهد ما امیرانند که نانشان نتوان زد بهیچوجه بتیر
درازگوشی بر چار پایی افتاده درازگوش امیر وچهار پای سریر

ناصرخسرو دریکی ازقصائد غرای خودخراسانیانی را که بر دورغزان سلجوقی گرد آمده وبدعا وثنای آنان روزگارمی گذرانیده وبا تحمل جورها و آزارهای بیشمار بحکومت و امارت آنان ومناصبی که از یشان یافته بودند دل خوش میداشتند، بدولت محمودغزنوی وغوغایی که اوبا سپاه ترک درمشرق ایران ایجاد کرده بود ، متذکر میسازد و میگوید :

نگه کنید که دردست این وآن چوخراس بچند گونه بدیدید مر خراسانرا
بملک ترك چرا غره اید یاد کنید جلال و دولت محمود زاولستانرا
کجاست آنکه فریغونیان ز هیبت او ز دست خویش بدادند گوزگانانرا
چو هند را بسم اسب ترك ویران کرد بپای پیلان بسپرد خاك ختلانرا...
شما فریفتگان پیش او همی گفتید هزار سال فزون باد عمر سلطانرا...
کجاست اکنون آنمردوآن جلالت وجاه که زیر خویش همی دیدبرج سرطانرا

و انوری خراسان غارت زده را که بعد از بلا های گوناگون دچار غزان بدکردارشده بود، در قصیدهٔ ذیل خوب وصف کرده است. این قصیده را انوری بخواهش

خراسانیان به خاقان سمرقند فرستاده بود تا بفریاد آنان که در چنگال غزان اسیر مانده بودند برسد وبعضی از مصائب اهل آن سامان را برای خاقان شرح داده است:

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر    نامهٔ اهل خراسان ببر خاقان بر
نامه‌یی مطلع او رنج تن و آفت جان    نامه‌یی مقطع او درد دل و سوز جگر
نامه‌یی بر رقمش آه غریبان پیدا    نامه‌یی درشکنش خون شهیدان مضمر
نقش تحریرش از سینهٔ مظلومان خشک    سطر عنوانش از دیدهٔ محرومان تر
ریش گردد ممر صوت ازو گاه سماع    خون شود مردمک دیده ازو وقت نظر
تاکنون حال خراسان و رعایا بودست    بر خداوند جهان خاقان پوشیده مگر
نی نبودست که پوشیده نباشد بروی    ذره‌یی نیک و بد نه فلک و هفت اختر
کارها بسته بود بیشک دروقت و کنون    وقت آنست که راند سوی ایران لشکر...
بازخواهد ز غزان کینه که واجب باشد    خواستن کین پدر بر پسر خوب سیر...
ای کیومرث لقا پادشه کسری عدل    وی منوچهر وفا خسرو افریدون فر
قصهٔ اهل خراسان بشنو از سر لطف    چون شنیدی زسر رحم در ایشان بنگر
این دل افکار جگر سوختگان میگویند    کای دل و دولت و دین از تو بشادی وظفر
خبرت هست کازین زیروزبر شوم غزان    نیست یکتن زخراسان که نشد زیروزبر
خبرت هست که از هرچه درو خیری بود    در همه ایران امروز نماندست اثر
بر بزرگان زمانه شده دونان سالار    بر کریمان جهان گشته لئیمان مهتر
بر در دونان احرار حزین و حیران    در کف رندان ابرار اسیر و مضطر
شاد الا بدر مرگ نبینی مردم    بکر جز در شکم مام نبینی دختر
مسجد جامع هر شهر ستورانشانرا    پایگاهی[1] شده نی نقشش پیدا ونه در
خطبه نکنند بهر خطه غزان از پی آنک    درخراسان نه خطیب است کنون نه منبر
کشته فرزند گرامیش اگر ناگاهان    همه از بیم خروشید نیارد مادر
بر مسلمانان زان شکل کنند استخفاف    که مسلمان نکند صد یک ازآن بر کافر

۱ - پایگاه : اصطبل

خلق را زین غم فریادرس ای شاه‌نژاد
ملک را زین ستم آزاد کن ای پاك گهر
بخدایی که بیاراست بنامت دینار
بخدایی که بیفراخت بفرقت افسر
که کنی فارغ و آسوده‌دل خلق خدای
زین فرومایه غز شوم پی غارتگر
زن وفرزند وزرجمله بیک حمله بباد
ببر و هم منشین جمله بیک حمله ببر
رحم کن رحم برآنقوم که جویندجوین
از پس آنکه بخوردند زانبان شکر
رحم کن رحم برآنقوم که نبودشب‌وروز
درمصیبت شان جز نوحه گری کاردگر
رحم کن رحم بر آنها که نیابند نمد
از پس آنکه ز اطلس شان بودی بستر

**ناپایداری احوال** ازجملهٔ اشکالات بزرگ این عهد که ازآثار مستقیم تسلط ترکانست یکی عدم ثبات اوضاع سیاسی است درآن. آغاز این دورهٔ ممتد با غلبهٔ غزان سلجوقی شروع میشود. موقعی که سلجوقیان سرگرم فتح بلاد بودند اغتشاش وبی‌سامانی پیاپی درنواحی مختلف رخ میداد. غزنویان که ازسلاجقه شکست یافته بودند، سرگرم اختلافات خود بودند و تا موقعی که مودود توانست شاهزادگان امارت جوی غزنوی را بجای خود بنشاند، اغتشاش در بازماندهٔ قلمرو حکومت غزنوی ادامه‌داشت، و بعدازآن نیز براثر کشاکش‌های غزنویان با غوریان و همچنین اختلافات ممالیك غوری‌وشاهزادگان آن‌سلسله، نواحی‌آنسوی بلخ‌وسیستان تا اطراف رودخانهٔ سند، هرچند یکبار دچار انقلاب و اغتشاش میشد و یکبار شهر غزنین که با کوششهای محمود و مسعود از جملهٔ بلاد زیبا و آباد شده بود بدست علاء الدین حسین غوری‌ویران ودچارنهب‌وغارت غوریان گشت وتمام مقابرسلاطین غزنوی جزمحمود ویران‌شد [1].

در سایر نواحی ایران تاموقعی که‌طغرل حکومت سلجوقی را ثابت وپای‌برجا نکرد کشاکش امرای محلی با او ادامه داشت و دراین میان بیدادها از دست قبایل ترك با ایرانیان میرفت.

بعد از آنکه سلاجقه توانستند امپراطوری وسیع خود را تشکیل دهند آرامشی

۱ - رجوع شود بهمین کتاب ص ۵۱

در اوضاع پدید آمد و اگر چه گاه میان امرای سلجوقی اختلافاتی مانند خلاف میان قاورد وملکشاه وامیر تتش وسلیمان بن قتلمش رخ می‌داد، لیکن این کشاکش ها چندان صعب نبود وزود بارامش مبدل میگشت.

بعد از وفات ملکشاه و اختلافاتی که میان فرزندان او در گرفت بجز دورهٔ کوتاهی از سلطنت مطلقهٔ سنجر در خراسان که مقرون بظلم و ستم امرای او بود، در تمام ایران یکرشته انقلابات واختلافات ادامه داشت واین نا امنی واغتشاش روزبروز شدیدتر و دامنه دارتر میشد.

خراسان بعد از شکست سنجر از ترکان ختا و مخصوصاً بعد از اسارت او بدست غزان تا استقرار دولت خوارزمشاهان درآن سامان، بشدت در آتش نا امنی و اغتشاش میسوخت. غزان تمام آن سامان را تا کرمان ویران ولگدکوب کردندو بعضی از غلامان سنجری هم که امارت هایی پدید آوردند جز آنکه بر خونریزیها بیفزایند، کار دیگری از پیش نبردند.

عراق از هنگام فوت ملکشاه غالباً میدان کشاکش و تنازع شاهزادگان سلجوقی، وبعداز ضعف سلاجقهٔ عراق صحنهٔ وحشت‌زای مبارزات اتابکان وغلامان وامارت‌جویان گردیده بود. شهرها غالباً دست بدست میگشت وهربار بنوعی بباد تاراج میرفت.

این وضع نابهنجار که طبعاً ایجاد مشکلات گوناگون برای مردم میکرد، در حالت اجتماع آثار شومی برجای میگذاشت که بدترین آنها یأس و نومیدی وبدبینی در مردم بود که در شعر فارسی این عهد بشدت منعکس است وما هنگام تحقیق در اشعار این دوره بدان اشاره خواهیم کرد.

**ازمیان رفتن نظامات و رسوم** از مشکلات بزرگ کار دراین عهد یکی ازمیان رفتن نظامات و مقررات اجتماعی است. درآغاز این دوره که دورهٔ تسلط منظم غزان سلجوقی وتشکیل دولت نیرومندی ازقبایل ترک بود، بیم آن میرفت که همهٔ نظامات و تشکیلات اجتماعی دستخوش تحول وتغییر گردد. لیکن از خوشبختی دولت سلجوقی نمیتوانست بدون استفاده از تشکیلات منظم دورهٔ غزنوی که خود تا حدی باز ماندهٔ

تشکیلات عهد سامانی بود، برسر پای ایستد و ناگزیر از رجال و معاریف خراسان برای ادارهٔ امور مملکت استفاده کرد . وجود وزرای نیرومندی مانند عمیدالملک کندری و علی الخصوص خواجه نظام الملک در آغاز کار دولت سلجوقی، وسیلهٔ سودمندی شده بود برای آنکه کلیهٔ امور اداری و تشکیلاتی، بدست ایرانیان افتد .

نظام الملک نه تنها بحفظ تشکیلات دورهٔ غزنوی و ادامهٔ آن توفیق یافت ، و قسمت اعظم آنها را اجرا کرد ، بلکه توانست بسیاری از آن نظامات وقواعد را در کتاب سیاستنامهٔ خود مدون سازد ومانند دستور کار برای دیگران برجای نهد .

کتاب سیاستنامه برای نمودن اوضاع اجتماعی زمان ، از جملهٔ کتب سودمند است . لیکن از روی آن فقط میتوان اوضاع اجتماعی ایران را تا اواخر قرن پنجم ، و علی الخصوص در نیمهٔ دوم قرن پنجم که هنوز دورهٔ رفاه ویکی از ادوار خوب تاریخ ایران شمرده میشد ، دریافت . با این حال نظام الملک در کتاب خود از بعض رسوم اجتماعی و مقررات اداری که در زمان او متروك مانده ومورد استقبال پادشاهان سلجوقی قرارنگرفته است، شکایت دارد [۱] ونیز از برخی بی رسمیها که بوسیلهٔ ترکان وغلامان میشده اظهار ناخشنودی میکند [۲] وازاین روی نظام الملک از چشم بد میترسید و نمیدانست که اینکار بکجا خواهد انجامید .

بنا براین با همهٔ کوششی که نظام الملک درنگاهداشتن رسوم و مقررات قدیم کرده بود، بر اثر نفوذ دسته های مختلف در دستگاه دولتی، ونیزدر نتیجهٔ تسلط امرای ترك و غلامان، اندك اندك فساد وتباهی در کارها راه جست وهمینکه پادشاه ووزیر مقتدری چون ملکشاه ونظام الملک از میان رفتند نابسامانی کارها آغاز شد وبی رسمیها شدت گرفت .

**پریشانی امور و تبدیل رسوم وآداب**

اختلافات شدید امرای سلجوقی، ودرافتادن آنان بجان یکدیگر، وضعف آنان، وغلبهٔ غلامان واتابکان، وحملات جدید زرد پوستان باراضی ایران، وکشتارها وانقلابات پیاپی، وبی ثباتی اوضاع،

---

۱ ــ سیاستنامه ص۹۸ و ۱٦٤ و ۱٦۸ و ۱۸۵

۲ ــ ایضاً ص۱۹۹

باعث شد که شیرازهٔامور دولتی و اجتماعی‌ازهم بگسلد ونظم وترتیبی که در دورهٔ سامانی‌درامورملاحظه میشد اندك اندك راه نیستی سپردوامن‌وراحت ازمیانه‌برخیزد.

در همین حال خطر اجتماعی دیگری روز بروز قوت میگرفت وآثار شوم خود رابشدت آشکارمیکرد وآن برداشتن‌شرط حسب‌ونسب‌ازامرا وفرمانروایان‌بوده‌است. دراین‌دورهٔمعمولاً کسانی‌برمردم‌فرمانروایی‌وبرمال‌وجان‌مسلمانان‌حکومت داشته‌اند که هر یك چندی نزد امیر و سلطانی بغلامی گذرانده باشند و آن دیگران نیز که بهمراهی قبایل‌زردپوست برایران‌می‌تاخته وحکومتی‌بدست‌میاورده‌اند، عادةً مردمی بیابانگرد و وحشی بوده‌اند که جز شمشیر زدن و کشتار و غارتگری کاری دیگر نمیدانسته‌اند. فرمانبرداری ازاین قبیل مردم که یا با سوابق زشت ویا از راه چپاول وقتل‌وغارت‌زمام حکومت را بدست‌میگرفته وبرگردن‌ایرانیان سوار میشده‌اند، اندك اندك ارزش ملکات اخلاقی را از میان برد ومردم را باصول انسانیت بی‌اعتنا کرد.

اینست که در اشعار این دوره بوفور صحبت از منسوخ شدن مروت و معدوم گشتن وفا و متروك ماندن علوم و آداب می‌بینیم وهرچه از اواسط قرن پنجم بیشتر باواخر این دوره نزدیك شویم رواج این گونه اشعار وشدت روح بدبینی ویأس را بیشتر می بینیم وچون بعضی‌از آنها را دربخش‌شاعران‌این دوره وضمن‌نقل اشعارآنان خواهیم‌آوردبتکرار آنها دراینجاحاجت نمیدانیم.

احترام واعتمادی که مردم ایران نسبت بخاندان‌سامانی ویا خاندانهای‌مشابه آن در قرن چهارم داشته، و آنها را بسبب شرف نژادی مورد تکریم قرار میداده و لازم الطاعةمیدانسته‌اند، دراین دوره وجود نداشت وعلت هم‌آن بود که مردم بجبر طاعت کسانی‌را گردن‌می‌نهادند که‌چندی‌پیش‌ازامارت‌بغلامی سرای این‌وآن‌میگذرانده ویاغلامزادگانی‌بوده‌اند که‌پدرانشان‌غالباًباسوابق‌زشت‌زمام‌اموررا دردست‌میگرفتند.

طبعاً اطاعت از چنین مردم بد سابقهٔ آدمی کش غارتگر بجان و دل صورت نمیگرفت وخراج ومالیاتی که مردم برای مصارف عیش وعشرت ومخارج بیحساب آنان میدادند بکره وناخشنودی پرداخته میشد واگر کسی میتوانست‌خود را ازتحمل

چنین جبری خلاص میکرد لیکن این امرا وغالب وزرا وعمال آنان چنان گریبان خلق را گرفته‌بودند که بهیچ روی‌حاضر بر ها کردن‌آنان نبوده‌اند.

**فساد اخلاق**

دیگر از آثار تسلط غلامان و قبایل زرد پوست رواج ملکات ذمیمه‌است. غالب‌سلاطین و امراء و افرادخاندانهای حکومتی این دوره مردم دیو خوی پست و ستمکاره یی بوده اند. مثلاً سلطان سنجر با آنهمه شهرت خود در تاریخ کارهای وحشیانه میکرد و عادات عجیب داشت و از جملهٔ اعمال اوست رفتار هایی که باغلامان خاصهٔ خود میکرد و بعداز تمتع ازآنان ایشان را بشکلهای فجیع ازمیان میبرد [1].

قزل ارسلان که فاریابی برای بوسیدن رکاب اونه کرسی فلک را زیر پای اندیشه میگذاشت، مردی غلام باره بود چنانکه با زن خود قتیبه خاتون بیش از یکشب‌نخفت [2] وبعضی ازاین غلام بارگان درفسادباغلامان راههای تازهٔ خجلت‌آور میاندیشیدند [3].

خوارزمشاهان آل اتسز در ستمکارگی داستانها دارند که ما ببعضی از آنها اشاره کرده ایم. حتی در میان زنان این سلسله نیزافراد سفاك بیباکی چون ترکان خاتون مادر سلطان محمد خوارزمشاه دیده میشدند. وی از ترکان قنقلی بود و «بسبب انتمای نسبت‌جانب ترکان رعایت‌نمودی ودرعهد اومستولی بودند وایشان را اعجمیان خواندندی، از دلهای ایشان رحمت و رأفت دور بودی وممر ایشان بر هر کجا افتادی آن ولایت خراب شدی و رعایا بحصنها تحصن کردندی و بحقیقت سبب ظلم وفتک و ناپاکی، ایشان دولت سلطان را سبب انقلاع بودند.

قومٌ تری الصّلوات الخمس نافلةً وتَستحلّ دَمَ الحجّاجِ فی الحَرَمِ

وترکان‌خاتون‌رادرگاه حضرت‌وارکان دولت ومواجب واقطاعات‌جدابودی ومع هذا

۱ - رجوع شود بهمین کتاب ص ۷۱-۷۲

۲ - حبیب‌السیر جزوچهارم ازجلد دوم‌ص۱۲٦ ونیز رجوع شود به‌تاریخ‌طبرستان ج ۲ ص ۱۵۳ - ۱۵٤

۳ - تاریخ طبرستان ج ۲ ص ۱۱۰ - ۱۱۱

حکم او بر سلطان و اموال و اعیان و ارکان او نافذ»[۱] وعجب درآنست که این پیرزال برای خود مجالس عشرت ونشاط داشت ودرآن مجالس بفسادسر گرم بود[۲] وبردست همین زن بیدادگریهای عجیب میرفت واو ازترکان سفاك قنقلی برای کشتارهای بی‌امان استفاده میکرد « و چون ملکی یا ناحیتی مسلم شدی صاحب آن ملك را بر سبیل ارتهان بخوارزم آوردندی ، تمامت را در شب بدجله انداختی ....»[۳] و این جنایت یعنی غرقه ساختن مردم بی گناه در آب جیحون که جوینی از آن من‌باب تشبیه بدجله تعبیر کرده است ، درمیان سلاطین خوارزم امری معتاد بود و همین کار را اتسز با ادیب صابر شاعر نامبردار عهد خودنیز کرده بود[۴].

وجود همین ترکان خاتون خود ازعلل بزرگ انقراض دولت خوارزمشاهان بود واو بسبب اطاعت یا عدم اطاعت زنان سلطان محمد با فرزندان آنان دوستی یا دشمنی میورزید ومخالفت او با جلال‌الدین منکبرنی ازاین بابت بود.

جلال‌الدین منکبرنی که شجاعت وشهامت وجنگاوری وایستادگی او دربرابر مغول ، بواقع قابل تحسین میتواند بود ، اخلاقاً مردی خشن و سفاك وشرابخواره و غلام باره بود. اورا غلامی بود قلج نام که سلطان را بوی تعلق خاطری بود . اتفاقاً غلام را مرگ فرا رسید. سلطان درمرگ او بسیار گریست وفرمان داد تا لشکریان وامرا پیاده جنازهٔ اورا از محل فوت آن پسر تا تبریز که چند فرسخ بود تشییع کنند و خود نیز مقداری از این راه را پیاده آمد تا سرانجام باصرار امرا براسب نشست. چون نعش بتبریز رسیدامر کرد تاتبریزیان پیشاپیش آن‌ندبه وزاری کنندو کسانی‌را که دراین عمل قصور کرده بودند بسختی مجازات کرد وامرائی راکه بشفاعت این قوم برخاسته بودند ازپیش خود براند . با تمام این احوال جلال الدین حاضر نشد جنازهٔ آن«معشوق بی‌بدیل!» را بخاك بسپارد وهرجا میرفت آنرا باخودمیبرد وبرآن ندبه و زاری میکرد وازخوردن وآشامیدن باز میایستاد واگر چیزی برای اومیبردند نخست قسمتی ازآنرا برای جنازهٔ غلام میفرستاد وکسی نمیتوانست بگوید آن«معشوق

---

۱ - جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۱۹۸
۲ - ایضاً همان صفحه
۳ - ایضاً همان صفحه
٤ - جهانگشا ج ۲ ص۸

دل انگیز سلطان!» مرده است چه اگر چنین میگفت بیدرنگ بقتل میرسید. از اینرو چون طعام را نزد جنازه میبردند بازمیگشتند ومیگفتند قلج زمین ادب میبوسد ومیگوید بلطف سلطان حالم بهتر است [1].

از این گونه مردان غلام بارهٔ فاسدوشرابخواره وخونریز وغارتگر دردوره‌یی که مطالعه میکنیم کمیاب نیستند و بوفور میتوان ازآنان یافت و مطالعهٔ مختصر در احوال این افراد این نکته را بخوبی بر ما روشن میکند، وعجب درآنست که بسیاری ازهمین غلامان وثاق بعداز رشد تبدیل بسرداران وامرای زمان میشدند وبردوش مردم بدبخت سوار میگشتند!

این فساد ها و تباهکاریها و تجاهرات بفسق، تنها باواخر دوره‌یی که مورد مطالعهٔ ماست اختصاص نداشت، بلکه هم ازاواسط عهد سلاجقهٔ بزرگ شروع شد و اینک توصیفی را که عمادالدین محمدبن محمدبن‌حامد اصفهانی ازوضع‌دولت‌برکیارق کرده است برای نمونه میاوریم:

«وزارت برکیارق بعداز غلبهٔ او بر اصفهان با عزالملک ابو عبدالله حسین بن نظام‌الملک بود واو مردی بسیار شرابخواره بود، رای صواب و تدبیر نیکونداشت، از کفایت دوروبگمراهی نزدیک، ومعروف‌بقصور وعجز وسستی بود. چون‌اختلال کار مملکت بعداز نظام الملک بسیار شد، تصور کردند که نظام آن با یکی از اولاد آن وزیر باز خواهد گشت. بهمین سبب اورا وزارت‌دادند وعزت‌ومکانت نهادند... واستاد علی‌بن ابوعلی قمی وزیر گمشتکین مربی واتابک برکیارق امور دیوان استیفا را دردست گرفت، درایام دولت اینان امورشنیع وزشتی رخ داد واگر کاری‌بصواب میرفت بردست ابوعلی قمی بود که‌اندیشه‌یی‌تیزورایی‌درست داشت‌و باقی‌چون‌بتهای بی نفع و ضرر بودند. و مادر سلطان نیز افسار از سر هشته وبا گمشتکین جاندار در زشتیها ومنکرات وشرابخوارگی همداستان شده بودوسلطان برکیارق خود با عده‌یی از کودکان سرگرم عیش وعشرت‌بود ووزیر نیز با گروهی ازمردم‌فرومایه‌وبی‌هنر درشرابخوارگی روزگارمیگذرانید» [2].

اینست آنچه بعد از فوت ملکشاه و نظام الملک می بینیم واین هنوز مقدمهٔ انقلاب حال و آشفتگی اوضاع بود وبعدازین‌بنظایر اینحال بسیار باز میخوریم.

---

۱ ـ تاریخ مغول تألیف مرحوم مغفور عباس اقبال آشتیانی‌ص ۱۴۰ - ۱۴۱
۲ـ تاریخ دولة آل سلجوق ص۷۷

**عصبیت نژادی بین ایرانیان و ترکان**

تسلط ترکان بر ایران و آزار ها و ظلمهای بیدریغ آنان طبعاً کشاکشی در میان دو نژاد سفید پوست و زرد پوست ایجاد کرده بود. این مجادله وصراع دوعنصر در ممالک اسلامی امری تازه نبود و ما در قرن چهارم ونیمهٔ اول قرن پنجم نیز بنظیر این صراع باز خوردهایم [۱].

نزاع و کشاکش دوعنصر پارسی وترک و عنصر عرب وترک درقرن چهارم بیشتر بر مبانی نژادی ودفاع از یک عنصر دربرابر دیگری استوار بود، لیکن در نیمهٔ دوم قرن پنجم وتمام قرن ششم این تعصب جنبهٔ دیگر داشت، از جانب ترکان جنبهٔ تحقیر و عدم اعتماد وازجانب ایرانیان جنبهٔ انزجار وتنفر وبیم ووحشت.

با همهٔ تسلطی که غلامان و قبایل ترک و ترکزادان بر ایران یافته بودند هنوززبان ایرانی برای بیان انتقاد وخرده گیری برخوی وتمدن ودرجهٔ وفاومردانگی آنان باز بود، هنوز شاعران ترکان را از غلام و کنیزک برای عشقبازی و اوصاف عاشقانه موضوع شعر قرار میدادندوترک همچون دورهٔ مقدم معنی معشوق و مفهوم زیبا داشت. وصف کافی ظفر همدانی ازترکان که بتمامی در مجلد دوم ازلباب الالباب آمده است [۲] یکی ازبهترین اوصافی است که شاعران فارسی زبان دربارهٔ آنان کرده اند. لیکن اگر ازین اوصاف دلپذیر که نمونه یی ازآنها راقبلا آورده ایم بگذریم به توصیفاتی ازآن قوم باز میخوریم که نشانهٔ حقدو کینهٔ مردم نسبت بآنقوم وعلامت نارضامندی ایرانیان از ایشانست. ازجمله این اوصاف است آنچه دربارهٔ بیوفایی ونابخردی و تند خویی ترکان آورده اند وببعضی ازآنهاپیش ازین اشاره کرده ایم. سنائی دروصف معشوق ترک خود میگوید:

ما خود زتواین چشم نداریم ازیراک		تو ترکی و هرگز نبود ترک وفادار
با اینهمه ما را به ازین داشت توانی		پنهان زخوی ترکی ما را بهازاین دار

وبیوفایی ترک خود درآن روزگار مثل بود [۳] وباز اسدی گفته است:

۱ - رجوع شود بتاریخ ادبیات درایران تألیف نگارنده چاپ اول ص ۱۹۶-۱۹۷

۲ - لباب الالباب ج ۲ ص ۲۱۰ - ۲۱۳

۳ - تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ج ۲ ص ۹۵

وفا ناید از ترك هرگز پدید وز ایرانیان جز وفا کس ندید

«ترکان» و «تازیکان» در این دوره بر یکدیگر اعتمادی نداشتند. در آن هنگام که سلطان شاه محمود برای باز یافتن مملکت خوارزم بگرگان رفته و قصد استعانت از ملک علاءالدوله شرف‌الملوک حسن بن رستم بن علی داشت، مؤیدآی‌ابه کس پیش او فرستاد «که من کمر بندگی وطاعت برمیان بسته‌ام، زنهار بمازندران نشود که شاه‌طبرستان ترا مددنکند و تازیک بر ترك اعتماد ندارد و هرگزازمازندران بیرون نتوانی آمد ومردم‌تو آنجا هیچ زنده بنمانند»[1]. اصطلاح «ترك» و«تازیک» یا «تاجیک» که دراینجا دیده‌ایم دراین عهد بسیار رایج بود[2].

ایرانیان نیز حتی از دست غلامان ترك خود در امان نبودند مخصوصا از غلامان وثاقی، و همینانند که درفاصلهٔ چند سال‌دوتن ازشاهان مازندران یکی باحرب خواهرزادهٔ اصفهبد حسن بن رستم و دیگر خود اصفهبد حسن را بقتل آوردند[3]. ترکانی که اصفهبد حسن را کشته بودند سیصد تن بودند و آن سیصد تن همه را تا یکسال ازری‌وابخاز وخوارزم وخراسان‌بدست‌حسام‌الدوله اردشیر بن حسن‌بازدادند واوهمه‌را تیرباران کرد.واین‌عمل یعنی کشتن امراورجال بدست‌غلامان ترك‌امری تازه ومنحصر نبود.

عجب‌درآنست که ترکان خود را ازجانب حق مأمور تقویت دین میدانستند و چنین‌می‌پنداشتند که سلطنت از آنروی بآنان رسیده است تا بددینان را ازبدعت باز دارند. الب ارسلان یکی از سران سپاه خود بنام «اردم» که‌مردی شیعی را ازاهل «آوه» دبیری داده بود تندی کرد و گفت: «من نه یک بار ودوبار بلکه صدبار با شما گفتم که شما لشکر خراسان و ماوراءالنهرید (یعنی از ترکمانان ماوراء النهر و خراسانید) و دراین دیار بیگانه‌اید واین ولایت بشمشیر وقهر وتغلّب گرفته‌اید، ما همه مسلمان پاکیزه ایم واهل عراق اغلب بد مذهب وبد دین وبد اعتقاد باشند و

۱ - تاریخ طبرستان ج ۲ ص ۱۱٤

۲ - تاریخ طبرستان ج ۲ ص ۱۰۹ و ۱۱٦ و ۱۲۲ - بدایع الازمان ص ۸٦ . سیاستنامه ص ۱۷٤ . کتاب النقض ص ۱۲ ، ٤۷٦

۳ - تاریخ طبرستان ص ۱۱۰ - ۱۱۱ و ۱۱۷ - ۱۱۸

هواخواه دیلم، و میان ترك و دیلم دشمنی و خلاف نه امروزینه است بلکه از قدیمست، وامروز خدای عزّوجلّ ترکان‌را ازبهرآن عزیزگردانیده‌است وبرایشان مسلط کرده که ترکان مسلمان پاکیزه‌اند وهوی وبدعت نشناسند وایشان همه‌مبتدع وبد مذهب ودشمن ترك، تا عاجز باشند طاعت میدارند وبندگی میکنند واگرکمتر گونه‌یی قوت گیرند وضعفی درکار ترکان پدید آید هم ازجهت‌مذهب وهم‌ازجهت ولایت، یکی را ازما ترکان زنده نمانند»[1]

اما این داوری ترکان دربارهٔ خودطبعاً مقبول ایرانیان ودیگر مسلمانان‌نبود وآنان این قوم راتابعان دجّال میدانستند که درخراسان ظهور میکرد و این حدیث‌را برای اثبات سخن خود نقل میکردند«وروی عن النبی صلعم انّه‌قالَ‌انّ الدجّال یخرج من المشرق من ارض یقال لها خراسان ویتّبعه قوم کأنَّ وُجُوهَهم المجان المُطَرَّقَة »[2] وباز از نبی صلعم روایت کرده اند که قال « الترك اول من یسلب اُمّتی ماخُوّلوا»[3]

درحماسه های این عهدهم هنوز سخن از تفضیل ایرانیان برترکان است‌لیکن اینگونه سخنان در حقیقت از آثار منثور قرن چهارم و از داستانهای ملی نقل شده که ریشه‌های کهن در تاریخ ایران داشته است . درکرشاسپ نامهٔ‌اسدی ابیاتی از این قبیل می یابیم و از آنهاست این ابیات که اثر روابط ایرانیان و ترکان در قرن پنجم و ششم نیز از آن آشکار است :

مزن زشت‌و بیغاره زایران زمین	که یکشهر ازو به زماچین وچین
بهر شه بر ازتخت چیر آن بود	که او در جهان شاه ایران بود
از ایران جزآزاده هرگز نخاست	خریدازشما[4]بنده‌هرکس که‌خواست
زما پیشتان نیست بنده کسی	و هست از شما بنده ما را بسی
وفا ناید از ترك هرگز پدید	وز ایرانیان جز وفاکس ندید

۱ ـ سیاستنامه چاپ مرحوم اقبال ص ۲۰۱ - ۲۰۲
۲ ـ معجم‌البلدان یاقوت حموی چاپ لایپزیگ ج ۲ ص ٤١٤
۳ ـ ایضاً ج ۱ ص۸۳۸
٤ ـ یعنی ازترکان